به عون صانع ملکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان
معروف به
در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مطبوع جهان شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت اقربا و موالی آن منبع احسان و مخزن فیضان اخوان خلان سمو المکان یاد که از دیر باز بعض احباب و دوستان زین نامه نگار اذل من محمد یوسف علی ابو الحامد سنبلی الاصل گوپاموی مولدا لکهنوی موطنا مستدعی آن بودند که کتابی در علم مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه جمع و تالیف نمایم تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجابت مسئول این جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلا اصدق الاحبا حبیب ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستفیض لم یزلی حکیم غلام علی رقاه الله العلی معارج مقصده الخفی و مطلبه الجلی ازین کار معذور و معذور داشته بر آنم داشتند که شرحی وافی ببیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعنی المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمندی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن مسائل اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد کمتر از نصف کتاب بست دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن محب نواز بود بستند او در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس من ینفع الناس دست بخامه و قرطاس بردم و آنچه در صحف این فن بود و طبیعت بدان مسامحه نمود بصفحهٔ کاغذ سپردم بر اصل نظم و تکملاش مقدمه و خاتمه تکثیراً للفوائد افزودم و باسم ع از منه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ایاب تحفهٔ حضرت فواضل مآب چشم و چراغ دودمان سیادت گل و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان جامع مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قسیم قیام مملکت حیدرآباد ناظم نظام سلطنت ایمن البلاد دستور آصف نشان افلاطون ارسطو شان مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ ایده الله البریة بادامة ذاته العالی مدی الایام واللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بران ز عین قبول * نور بخشد بدیدهٔ مامول *

مقدمہ از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین ماثور ست کہ تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم پس آنستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست کہ ازان مصرف ترکہ میت دانستہ میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی کہ منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضہ ست و آن عبارت از حصہ ایست کہ در کتاب و سنت برای ورثہ معین گشتہ و موضوع

این علم ترکہ میت ست بوجہ صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکہ ست فهانا اشرع

فی شرح الکتاب و اللہ الموفق للصواب و الیہ المرجع و المآب بسم اللہ الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا ✤ کہ بود بی شریک و بی همتا ✤ نقشبند طراز کون و مکان ✤ چهره پرداز پیکر و جان ✤ نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصورست و طراز بکسر طای مهملہ بمعنی نقش و نگار اوست موجود و ما همہ معدوم ✤ عقل از فهم کنہ او محروم ✤ خرد نکتہ سنج اهل خرد ✤ خجلی از فهم ذات او نبرد ✤ اوست محیی ممیت و وارث هم ✤ غیر او نیست مالک عالم ✤ نعت صلوات خدای عز و جل ✤ بر نبی محمد مرسل ✤ اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منہ بسوی بدل ست و مرسل اگرچہ بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبی ست ✤ زبدہ کائنات و سرور دین ✤ سر بفتراکش آسمان و زمین ✤ زبدہ بضم زای معجمہ بمعنی خلاصہ و سر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست ✤ شرف گوهر وجود باو ✤ نقش ایجاد را نمود باو ✤ باد بر هر دو جا سپستہ و نمود بمعنی ظهورست ✤ خوشترین نامها بود نامش ✤ واجب الامتثال احکامش ✤ رحمت حق کہ نیست پایانش ✤ باد دائم بر آل و یارانش ✤ مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم ✤ آتش حسرت در جانم آتش و رجان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکہ چرا از گناہ تجنب نورزیدم بیقرارم ✤ شرمسارم بس جرمها دارم ✤ نظر خود بہ پشت پا دارم ✤ نظر بہ پشت پا داشتن کنایہ از شرمندگیست کہ شرمندہ چشم خود بلند نمیکند ✤ منم و گریہ در دل شبها ✤ منم و سیل اشک و یارب‌ها ✤ منم و روز و شب دعا کردن ✤ از معاصی خدا خدا کردن و او در این اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریہ و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایہ از توبہ کردن و حذر کردن ست ✤ یا الهی بحال من نظری ✤ دہ بآہ و فغان من اثری ✤ یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آہ و فغان من اثری بخش کہ خرمن گناهان مرا سوختہ برباد دهد ✤ جز در تو مرا پناهی نیست ✤ جز بسوی تو هیچ راهی نیست ✤ بتمنای لطف سرشاری ✤ آمدہ بر درت گنهگاری ✤ سرشار اینجا بمعنی بسیارست و یا در گنهگاری زائدست و یا گنهگاری تنکیر ست برای تحقیر ✤ ای خداوند کارساز جهان ✤ بی نصیبش ز لطف خویش مران ✤

بیان مصرف مال متروک ✤ هر کہ میرد بعین مالش اگر ✤ حق غیر ست نیست مال دگر ✤ اول این حق ادا کن و

بیان مصرف مال متروک

پس از آن بصرف دفن و ادای وام بدان یعنی هر کس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن ست پس حق مرتهن دران متعلق ست یا خانه گذشت که خریده و چیزی از قیمتش بایعش نرسیده پس حق بایع دران مکان متعلق ست یا غلامی گذشت که در حالت حیاتش جنایتی کرده بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست درین صورا ازان متروکه ابتداء باداء این حقوق کنند و از باقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعت پردازند و اگر مالی بلاشرکت دیگری گذشته اولا آنرا بصرف دفن و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه ذمه میت باشد نمایند باتفاق فریقین سه کن وصیت ز سه یک باقی جاری و پس بوارثان بدهی سه یک مراد از ثلث ست و کاف ضافتش بسوی باقی غیر مستحسن پس تبدیلش باین شعر انسب سه کن وصیت ز ثلث باقی آن نافذ و پس بوارثان برسان و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هردو صحیح ست یعنی بعد ادای دیون از ثلث ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث بعد ادای وصیت چیزی فاضل برآید آنرا شامل هر دو ثلث باقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را بوارثان میت دهند باتفاق فریقین

بیان اسباب ارث و موانع آن

سه سبب ارث نزد هر عالم شد ولاد و ولا و نکاح و رحم یعنی اسباب ارث که بسبب آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن و مراد ازان درینجا قرابت نسبی ست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل ست ابوین و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالکسر انتهی بمعنی یاری کردن و آزاد کردن پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقر له بالنسب هم درین داخل ست سوم نکاح و آن ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست و آن عبارت از قرابتی ست که فرضیت و عصوبت ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد سه مانع ارث نیز چار شمار قتل و رق خلاف دین و دیار یعنی امور یکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل ست یعنی اگر کسی مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه مقتول محروم خواهد ماند و این صورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس قتل بالتسبیب و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن پدر پسر را اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست بدیده ما مول

بالاتفاق و در شبهه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس عبد وارث حر نمیشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی
کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه بر عکس و بالاتفاق
سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه
باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و
در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان
اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف
ست اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامے که استحقاق وراثت دارد آزاد
گردید یا کافریکه وارث تواند اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم
اختلاف دار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دار دار اسلاماً و کفراً
چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافریکه در دار الحرب ست و ذمی از اقربایش در دار الاسلام
است پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دار چون مستامن و ذمی که اگرچه هر دو
در دار الاسلام اند لکن حکم هریکے مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب
تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث
تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست
چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند
یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هریکے بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمة
این مانع پنجم را نظم نکرده زیراکه در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب ❊ ارث را نزد هر فهیم و لبیب ❊ یعنی مستحق میراث ده فرقه اند به ترتیب
تقدیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشوند اولاً اهل فرض و بعد از ان عصبات نسبی از ذوی العصوبة و ارث
یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد از ان عصبات نسبی را و فرض در لغت
بمعنی عطا مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سهمی معین از سهام سته که نصف وربع وثمن وثلثان وثلث وسدس ست بکتاب وسنت واجماع امت
ثابت شده باشد وعصبه در لغت بمعنی پسر ومعنی اقربای پدری ست ودر اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هرچه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد واگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد وعلمای امامیه عصوبت را
از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب وقرابت را از موجبات ارث دانند وعصبه نسبی وذو رحم هر دو را اهل قرابت
وذو رحم میگویند ونزد شان درین فن سبب ارث دوگونه است یکی نسب ودران داخل اند اصول
وفروع میت وفروع اصول وفروع فروع دیگری سبب وآن دو قسم ست نکاح وولاء سببی بعد ازو که
نام او گذشت مولی العتاقه ای خوشخو * یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست وآن عبارت از مولی العتاقه است
که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث ترکه معتق بالفتح
میشود ونزد امامیه باوجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست سه عصبات ذکور او پس ازان *
رد بذوالفرض از نسب میدان * لفظ پس ازان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق برد و
ناظم رحمه الله این یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبات نسبیه
ذکور مولی العتاقه بدهند وعصبات نسبیه اناث وذوی الفروض وذوی الارحام مولی العتاقه را درین
نصیبی نیست ومختار امامیه هم همین ست لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او به برادران واجداد واعمام او اولاد انها منتقل نشود به دیگران نمیرسد واگر عصبات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترکه میت را بذوی الفروض نسبیه رد نمایند وبرای ذوی الفروض سببیه
یعنی زوج وزوجه رد نیست وچون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذو الرحم مقدم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود ورد بر زوج بصورت انعدام ورثه نسبی متفق علیه
این قوم ست ودر رد بر زوجه اختلاف کرده اند ومختار عدم رد براوست سه ذو رحم است بعد ازان مولی
الموالات نزد ما * یعنی اگر کسی از عصبات واهل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
وذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه واهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند ودر صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست وعقد موالات عبارت ست ازینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر جنایتی از من سر بزند متحمل غرامت آن باشی وبعد مرگ من مال مرا بگیری وآنکس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند واگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد وبا گوینده مسطور همچنین عقد بندد
موالات از هر دو جانب متحقق شود وهر یکی مر دیگری را مولی الموالات باشد وهر واحد آخر را وارث تواند شد

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنیفه ست وعلمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند سه بعد ازینها مقرله ایجان * بالنسب بر دگر باین عنوان * که بدیگر
شود نه زین اقرار * نسبش ثابت ومقر ازاهی یار * مرد بر قول خویش هم ظاهر * نشد او را مکذب ای ماهر *
یعنی بعد مولی الموالات مقرله بالنسب علی الغیر وارث ست ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرله با آن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود بمرد و مکذبی
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب ننمود پوشیده نماند که مقرله بسه شرط مشروط ست اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من ست یا عم من ست پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد واگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من ست نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
وداخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرله بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اب و جد
تصدیق وی ننمایند واگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد وشرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقرله باین شرط
توان رسید ومقرله باین شرائط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده ونزد اثناعشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت ست که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح الشیعه خواهد رسید
ودر صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال با امام زمان میرسد وبر تقدیر غیبت
امام اختلاف ست که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند سه پس ادای وصیتی ست که آن
به زیاده شد از ثلث ایجان * یعنی بعد ازان از مال متروک با ادای وصیتی که زائد بر ثلث مال ست
بردارند واز بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
ست سه بعد ازینها بنه به بیت المال * مال متروک ای خجسته خصال * بیت المال آنست که حکام
عادل جاسے مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند ودر رفع حوائج محتاجان ازان نمایند
ونزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء الامامة ست بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست **در بیان ورثه نسبی که اهل فرض وعصبه وذو رحم اند** سه اهل فرض از
سه قسم وارث دان * عصبه وذو رحم بود پس ازان * یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اندها الا تعریف این هر سه قسم می کند ومی گوید

س اهل فرض آنکه در شرع متین * سهم خاص از برای و تعیین * یعنی اهل فرض کسی ست که در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سهمی خاص از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافته و نزد امامیه ورای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض ست س
کل بفقدان اهل فرض رسان * عصبه را و گرنه باقی شان * یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض
کل ترکه و با وجود آنها بقیه اش باو برسد و این مصطلح اهل سنت ست نه ارباب تشیع که عصوبت را نزد آنها
دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند س غیر ازین هر دو از قرابتیان * ای خردمند ذو رحم
میدان * یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض و عصبات اند آنها را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
داخل اقربای نسبی کرده‌اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی ست

تعداد اهل فرض س اهل فرض ای یگانه دوران * منحصر در دوازده کس دان * اب و جد و زوج و
اخ لام مادر * جده و زوجه بنت و بنت پسر * اخت عینی و مادر پدری * همه ز اهل فرض بر شمری * یعنی
اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر
و جد و شوهر و برادر اخیافی ست و هشت از زنان که مادر و جده و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه
و خواهر علاتیه و خواهر اخیافیه ست و نزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ چنین در سلک نظم
کشیده‌ام س هست در مذهب امامیه * نوزده ذو فروض نامیه * اب و ام بنت و مطلقا خواهر * اخ و جد جده از سوی
مادر * زوج و زن عم و عمه اخیاف * هر یک از خال و خاله اصناف * بدین تفصیل هشت از رجال اول اب
که از طبقه اولی و فرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر و جد پدری ست ثلث باشد
ثالث اخ اخیافی که حظ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این هر دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی که با عم علاتی
سهم یکی سدس و سهم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین هر دو اگر با عم باشد
یک ثلث ست سابع خال اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث و با خال علاتی بنجال وحدت سدس الثلث و بصورت
زیادت ثلث الثلث تعیین یافته و این هر چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر سه طبقه سهیم ست با ولد میت نصیبش
ربع و بدون ولد نصف ست و یازده از نسا یکی ام که با ولد میت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت که بدون ابن
اگر واحده باشد مستحقه نصف ست و اگر زائده بود مستحقه ثلثان و این هر دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه
که هر یکی ازینها اگر واحده بدون جد پدری و اخوة عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زائده بدون اینها بود استحقاق ثلثین دارد
پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس و زائده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوة و اجداد پدری ثلث برایش قرار
یافته و این هر چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمه اخیافیه که با عم و عمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

ثلث حق ولیست ہشتم خالہ عینیہ نہم خالہ علاتیہ کہ ہر یکی ازانہا را با اعمام ثلث فرضا میرسد دہم خالہ اخیافیہ کہ با عم برای
وی تنہا یک ثلث و با خال و خالہ غیر اخیافیہ بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیدہ
واین ہر چہار از طبقہ ثالثہ اند یازدہم زوجہ کہ با ہر طبقہ وارثہ ہست با ولد میت ثمن و بیولدش ربع فریضۂ اوست
وشرح اینہا بعد ازین در مقامات مناسبہ درج خواہد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اہل فرض
نیستند کہ برای اینہا سہمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند **سہام اب** ے
فرض خالص سدس دہی بہ پدر + ابن یا ابن ابن اوست اگر + مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغیر درین شعر
چنین مناسب ست ے فرض خالص سدس رسد بہ پدر + ہست با ابن و ابن ابن اگر + یعنی پدر را سہ حالت
اول فرض محض کہ سدس ہست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد واین در صورتیست کہ پدر با پسر میت
یا پسر پسر او وآن سفل باشد ونزد امامیہ پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت ست ذکور باشند یا اناث عالی بود
یا سافل دوم عصوبت محضہ چنانچہ میگوید ے غیر تعصیب حق دیگر نیست + ولد ابن ہم ولد گر نیست + یعنی در صورتیکہ
اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبہ میشود کہ آنچہ از اہل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریہ درینصورت سدس
بفرض و باقی برد خواہد گرفت سوم فرض و عصوبت ہر دو ے فرض و تعصیب حق او ہر دوست + بنت یا بنت ابن
اگر با اوست + یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت ہر دو پدر راست سدس
با دختر بفرضیت خواہد گرفت وآنچہ باقی خواہد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیہ درینصورت سوم ما بقی ترکہ را بر اب
و بنت یا بنت الابن رد خواہند کرد و تخصیص این حکم بہ بنت و بنت الابن نیست بلکہ بنت البنت ہم نزد ایشان
درین حکم مشارکت دارد **سہام جد** ے چون پدر دان نصیب جد صحیح + لیک در پنج جاست فرق
صریح + بعد ازین فرق راست شرح و بیان + حاجب و مگر برادران + گر میت بدخل اب پیوست +
جد صحیح ست ورنہ فاسد ہست + یعنی حصۂ جد مثل حصۂ پدر ست بزیادت یکحالت پس جد را چہار حال
باشد یکی آنکہ اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصہ خواہد یافت دوم اگر اولاد
میت نباشد عصبہ خواہد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت ہر دو حق او باشد لکن در پنج جا
فرقی ظاہر ست کہ بعد ازین شرح و بیانش خواہد آمد چہارم پدر میت حاجب جد میت ست وجد صحیح
آنست کہ در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشتہ باشد مثل اب الاب واب اب الاب و ہر
جدیکہ بدخل ام میت پیوند آن جد فاسد ست چنانچہ اب الام واب ام الام واب ام الاب وآن
پنج مقام اختلاف جد با اب کہ شرحش بر ما بعد محول نمودہ یکی آنکہ در سہام ام خواہد آمد کہ پدر حاجب
مادر خود ست وجد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکہ در سہام مادر مذکور خواہد شد کہ مادر را

سہام اب

سہام جد

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر واحد الزوجین باشد ونزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال واگر
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه مادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله ونزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع وجد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع وبجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسرش سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف وجد را چیزی نمیرسد ونزد دیگر ائمه اهل سنت ونیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
وپدر وجد را با وجود پسر حظی از ولا نیست واین مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیانش
نخواهد بود ونزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد وجده پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی وحق جد وجده مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن ومرد ودر صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد وابوین واولاد میت حاجب اجداد وجدات اند
وبا برادران وخواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی وعلاتی با جد پدری وحصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساویست وهمچنین برادران وخواهران اخیافی با جد وجده مادری در یک سلک
منسلک اند وزوج وزوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند وجد وجدات واخوة واخوات از طبقه ثانیه وارثان اند
که با وجود ورثه طبقه اولی یعنی ابوین واولاد حظی از ارث نمی برند وبا وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که
اعمام وعمات واخوال وخالات باشند بهره از میراث ندارند **سهام زوج وزوجه** نسل یا نسل
ابن اگر با اوست * ده ربع ورنه نصف حصه شو ست * هر دو جا نصف شو بزن برسان * لکن همین نصف
منقسم بزنان * یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود درینصورت
حصه شوهر ربع ست واگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست وحصه زوجه درین هر دو صورت نصف
حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد وبصورت فقدان اینها ربع ست
که نصف نصف باشد ونزد امامیه در تنقیص حصه زن وشوهر تخصیص باولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
کافیست پس با وجود ابن البنت نزد ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید ونزد اهل سنت حصه اعلی واگر
زوجات متعدد باشند همین حصه را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنة
والشیعه ونزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست وزوجه مستحقه رد نیست ونزد اهل سنت کسی از زوجین از
اهل رد نیست چنانچه گذشت واختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت وزمین زراعت وعین ابنیه
وعین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه وآلات مثل چوب وخشت وغیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

لاہل السنۃ کہ نزد ایشان از ہر قسم ترکہ نصیبی دارد سہام اولاد الام سہ وجہ بیک کس سدس زیادہ برایشان +
بہر زائد ثلث ولی یکسان + مانع ارث شان شدند مگر + پدر و جد و نسل و نسل پسر + یعنی اولاد مادر را سہ حالت
اول آنکہ اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکہ اگر زائد از یکی باشند ثلث باید داد ذکور و اناث
اینہا در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکہ پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینہاست و در اینجا امامیہ
اختلاف کردہ اند درین کہ اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد الابن نمیکنند پس اولاد دختری حاجب بود
اگرچہ بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سہام مادر سہ وجہ بمادر سدس اگر با اوست +
نسل یا نسل ابن اگرچہ فرو است + یا اخ و اخت لیک فوق زیک + ورنہ از کل ثلث حق بی بشک + بدانکہ
مادر را سہ حالت است یکی آنکہ اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواہر عینی باشد یا علاتی یا اخیافی
یافتہ شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیہ برادران فوق الواحد و خواہران فوق الثلثہ و یک برادر
و دو خواہر را کہ اعیانی باشند یا علاتی نہ اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد
سہم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنہا را محجوب الارث می شمارند دوم آنکہ اگر از اینہا کسی نباشد ثلث کل
ترکہ بوی بدہند و نزد امامیہ حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکہ اولاد دختری و پسری درین طریقہ متساوی
الاقدام اند سوم سہ ثان پدر با یکی ز شوہر و زن + گر با وہست پس شنو از من + بعد سہم زن نصیب شود +
از تتمہ ثلث دہند باو یعنی حالت سوم آنست کہ اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصہ
احد الزوجین ہرچہ از ترکہ باقی ماند ثلث این باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصہ پدر لازم نیاید و
نزد امامیہ ثلث کل ترکہ حق مادر است و ہمچنین از ابن عباس رحمہ اللہ نیز مرویست سہ جای اب جد بود اگر اینجا +
حکم جد نیست چون پدر اینجا + یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکہ
مادر مستحق ثلث از کل ترکہ خواہد بود و ہرچہ از حصہ احد الزوجین و ام باقی خواہد ماند در صورت استحقاق بہ جد
خواہد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمہ اللہ پدر و جد در یک حکم است پس مادر درین صورت ہم ثلث
مابقی بعد نصیب احد الزوجین خواہد یافت و بمذہب اثنا عشریہ مادر حاجب جد است و جد در تنقیص حق وی
دخلی ندارد پس مابقی بر مادر رد باید کرد و باید دانست کہ نزد شیعہ ابوین میت و اولادش طبقہ اولی از ورثہ اند
کہ با وجود اینہا غیر احد الزوجین کسی وارث ترکہ میت نیست سہام جدہ سہ حصہ جدہ صحیحہ ششم + دان
لاب جدہ ہست خواہ لام + لکن بجدات این سدس مقسوم + لیک ہر کہ زام شود محروم + یعنی جدہ صحیحہ را دو
حال است اول آنکہ سہم جدہ صحیحہ خواہ پدری باشد یا مادری سدس ہست اگر جدات فوق واحد باشند ہمین سدس
میان آنہا علی السویہ قسمت پذیرد و حال دوم آنست کہ گفتہ لکن ہر یک از جدات ثابتیہ باشند یا الویہ

یا ابویه با وجود ام محجوب نشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و ارثش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب وی هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک نیست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ۔ گفت بو یوسف این سدس یکسان ٭ سازد تقسیم بر سر ایدان ٭ کرد قسمت محمد ایجا نان ٭ بر جهات این سدس نه بر ابدان ٭ بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمه الله آنست که این سدس را بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثاً و اگر چهار باشند ارباعاً قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلاً شخصی با دختر عمهٔ عینیه خود تزوج نمود و از وی پسری بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جده پدری وی ذات قرابت واحده ست بدین صورت

ام

ام

ام اب ام

الاب الام

۔ سبب با جد که جد است اگر ٭ پدری را ست حاجب او چو پدر ٭ میگویند که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب که بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ۔ باز قربی بهر طریق که هست ٭ کراز بهر حجب بعدی البست ٭ یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب بهیئت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعید تر باشد کمر بسته ست ای جدهٔ قربی حاجب جدهٔ بعدی ست جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ۔ جد فاسد نیست مستحق ولفل ٭ گر نشد دان صحیحه ای عاقل ٭ سوی من بات فاسده پیوست ٭ باز زان اب که بین الامین ست ٭ این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده ست

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون بسوی میتش نسبت کنند یک اب یا زائد از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب وام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحه پدری اند و ام اب ام الاب بحیلولهٔ اب میان دو ام فاسدهٔ پدری ست و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری ست و در بطن پنجم اعداد جدات بشانزده میرسد پنج ازان صحیحه و یازده فاسده اند و در یافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج دقت نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هر چه باقی ماند این دو را بمرهٔ شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات دران بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه ست و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شمار چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش ازان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

سهام بنات سه بهر یک بنت نصف و بهر کثیر دو ثلث میدهند بے تاخیر عصبات اند با پسر بشیک نصف حظ پسر برد هر یک یعنے بنات صلبیه را سه حال ست اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث ست سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین

سهام بنات الابن سه همچنین ست فرض بنت پسر نیست اب بنتے ز صلب میت اگر یعنی دختر پسر را شش حال ست پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال ست که نصف واحده را و دو ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام ازینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر ازان چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم را بیان میکنند سه ور بود یک ز صلب یا زینر آنکه علیاست انی ستوده سیر جز سدس نیست فرض بنت پسر در دو باشند ساقطش شمر یعنے حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یکدختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه ازین بنت الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن ست و آن دیگر بنت الابن ست درین صورت سهم مفروض بنت الابن مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هر گاه نصف سهم خود گرفته

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیات
فوق الواحده باشند این بنت الابن را ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواهد ماند و بحکم الاقرب فالاقرب بعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله که علیات
ای ستوده سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم
بنت سے بنتے ز صلب بیت اگر * جز سدس نیست فرض بنت پسر * گر ز صلب ست فوق یک دختر * حجب باشد
نصیب بنت پسر * ور دو بنت پسر که یک علیاست * یک سدس فرض دختر سفلی ست * زائد از یک اگر بود
علیا * نیست جز حجب بهره سفلی * و حالت پنجم اینست که میگوید هان غلام معصب اریا و ست * بجدا لے
ولیت یا که فرو ست * عصبه بنت ابن را میدان * نصف سهم معصبش رسان * ای البته این بنت الابن ساقط
نمیشود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض
نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از آن باشد و درین صورت این بنت الابن را
عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر مثل الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید
رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ابن مستفل مراد ست و حالت ششم اینکه بنت ابن از
پسر شود محروم * همچنین گفته اند اهل علوم * یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت الابن را
در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب
ایشان را حاجب ابعد میشمارند و اولاد پسر را حصه پدرش و اولاد دختر را حصه مادرش میدهند و از نیجاست که حصه
اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست این بود یا بنت * سهم هر یکی از ین دو قسم در
صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر ضعف الانثی بر روش تقسیم مینمایند الحاصل ناظم رحمه الله مسئله را که بمسئله تشبیب
شهرت دارد بیان میکند سه از کسی ماند گر سه بنت پسر * بعض از بعض اسفل و بیشتر * همچنین سه دگر بماند از وی * لکن از
ابن ابن ای خوشخو * سه دگر دان و همچنین بشمار * لکن از ابن ابن ابن ای یار * یعنی شخصی مرد و سه فریق بنات ابن
گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر ست که یکی بنت الابن و دیگری
بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر پسر دیگر و بهمان طریق
ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکی بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم
بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقه مذکوره در تفاوت
درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست
نصف علیا بصورت اولی * گیرد و نیست همسر او را * ده بوسطی ز من بوا زینها * از فریق دوم تو شش یکی * بهر شش سفلیات باقی یار *

این مسئله را تشبیب نام کردند و میتوان گفت که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

بہیچ حظی نمیرسد ز نہار۔ یعنی ازین نہ دختران سہ گانہ از فریق اول علیا کہ بنت الابن ست و دختری دیگر از ہر سہ فریق باوی محاذی و مساوی الدرجہ نیست نصف ترکہ خواہد گرفت و وسطی را از ہمین فریق اول با دختری کہ موازی و محاذی اوست یعنے علیا از فریق ثانی یک سدس بدہند باقی ماند شش کہ سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از فریق ثانی و ہر سہ از فریق ثالث باشند حصہ با اینہا از ترکہ میت نخواہد رسید بلکہ باقی ترکہ را بحالت انعدام مستحقین بر ذوات الفروض مذکورہ رد خواہند کرد و در غلامیست نیز با اینہا۔ عصبہ زین ہمہ کند آنرا کو خودمی ولیست یا بالا۔ صاحب سہم نیست او اصلا۔ نصف سہم غلام او گیرد۔ ہست ساقط سوای او بے کد۔ یعنی اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سہ فریق باشد ازین ہمہ بنات الابن آن بنت را عصبہ میکنند کہ پسر مذکور در درجہ باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبہ میکنند کہ در درجہ ازین پسر علیا و بالا باشد بشرطیکہ علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبہ نخواہد کرد بلکہ آنہا بر فرضیت خود خواہند ماند و دختری کہ بوجود این پسر عصبہ شدہ است بقدر نصف حصہ پسر مذکور میگیرد و بنات کہ سوای عصبہ اند یعنے آنہا کہ در درجہ سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئلہ اینست

زیرین

الفریق الاول		الفریق الثانی	الفریق الثالث
علیا بنت الابن	نصف	الابن	الابن
وسطی بنت ابن	سدس تکملہ	علیا بنت ابن	ابن
سفلی بنت ابن		وسطی بنت ابن	علیا بنت ابن
		سفلی بنت ابن	وسطی بنت ابن
			سفلی بنت ابن

بر تقدیر غلام در نیصورت این مسئلہ بر پنج نوع متنوع میشود اول اینکہ محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این ہر دو ترکہ را بعصوبت اثلاثا باہم خواہند گرفت و ثمانیہ باقیہ محروم خواہند ماند دوم اینکہ موازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر اربا عا خواہد رسید و ستہ باقیہ محجوب خواہند ماند سوم اینکہ مساوی الدرجہ سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواہد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام اخماسا انقسام خواہد یافت و ثلثہ باقیہ ساقط خواہند شد چہارم اینکہ بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این عصبہ سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی ثالث اسباعا قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بہرہ ماند پنجم اینکہ غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکور ارث رسد و بقیه میانهٔ غلام و بنات ستة اثمانا منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ باید داشت
و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که نزد اہل سنت است و در صور باقیه وجود و عدم غلام
مساوی است همه ترکه بعلیای فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگر را نصیبی از ترکه نخواهد بود سهام
اخوات عینیه سه بهر یکی از خواهر اعیان * نصف بخش کثیر ثلثان * یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق بین الفریقین و
لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم سه عصبه با اخ
چو خود گردد * دو بهر اخت نصف اخ بے که * یعنی خواہر اعیانیه با برادر که مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چہارم سه با بنات و بنات
ابن رسان * آنچه باقی است حصهٔ ایشان * یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواہران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولا حصص بنات صلبیه و بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواہران بدهند و بمذهب امامیه
با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبے در ترکه نیست حالت پنجم سه مانع
ارث شان چهار شمر * اب و جد نیز ابن مع ابن پسر * یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواہران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابوحنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار حنفیه است
و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا معصب خواہران اعیانیه اند
و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با ابن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات است سهام
اخوات علاتیه سه نیست ار خواهری ز اعیانی * پدری اخت مثل او دانی * نصف یک کثیر ثلثان ده
ای برادر ز راه فرض رسان * یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد
مثل و قائم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حال است اول اگر واحده باشد نصف دوم
اگر زائد از یک باشد دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سه اخت عینی اگر یک است دهی *
پدری را سدس همین است بهی * ور زیک زائد اند پس پدری * میشود از نصیب ارث بری * حالت
سوم نیست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل
ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وے اخوات اعیانیه زائد بر یکے باشند اخوات پدری از ارث محروم مے مانند
و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائده مسقط علاتیه است سه گر اخ او معصبش باشد * میدهد نصف سهم
خود بے کد * حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواہران علاتیه با وجود خواہران اعیانیه یافته شود خواہران علاتیه را عصبه
میگرداند و باقی ترکه میان اخ و خواہران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه درین صورت هم بنو العلات چیزے

نیز رسد و حالت ششم آنکہ سہ با بنات و بنات ابن رسان ⁂ از عصوبت تتمہ با ایشان ⁂ اگر بجای مصرع ثانیہ چنین میگفت بهتر بود ع باقی حصۂ عصوبت شان ⁂ و معنی آنست کہ اگر بنات صلبیہ یا دختران پسری با خواهران علاتیہ یافتہ شوند خواهران علاتیہ را عصبہ میگردانند و هرچہ از حصص بنات مذکورہ باقی ماند بوجہ عصوبت بخواهران رسانند و عند الامامیہ اولاد میت از ذکور و اناث هر کہ بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت هفتم حالت حرمان آنهاست باین طریق سہ ہمہ علاتی و بنو الاعیان ⁂ از اب و جد و ابن و ابنش دان ⁂ ساقط از ارث دهم بنو العلات ⁂ از اخ عینی ای گرامی ذات ⁂ یعنی جملہ برادران و خواهران علاتیہ و اعیانیہ از وجود چهار شخص از در حد ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ و هو المختار خلافا للصاحبیہ والامامیہ دوم پدر ست سوم پسر ش چهارم ابن الابن و نزد امامیہ بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد الاولاد ست کما مر و اگر و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست کہ آن برادر اعیانی باشد و بمذهب امامیہ در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکہ بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات مسقط ششم هم هست کہ بیانش میکند سہ اخت عینی بہ بنت و بنت پسر ⁂ عصبہ گشت ای برادر اگرچہ بهر علاتیان بود حرمان ⁂ لاجبساد من ست بهر شان ⁂ یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیہ یا دختر پسری عصبہ شود بنو العلات را محروم خواهد گذشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد گرفت و نزد امامیہ چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خودش محجوب ست بدیگرے چہ رسد بیان اخت لام سہ مادری اخت را گذشت بیان ⁂ در میان سهام مادریان ⁂ یعنی احوال اخت اخیافی بنا بر دقت در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکہ تعلق بحال او دارد بیان کردیم آنجا باید دید بیان عصبات سہ عصبہ را اگر شرح طلبی ⁂ نسبی هست یا رهم سببی ⁂ همچنین ست در نسخ موجودۂ این منظومہ لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب ست پس مناسب آنست کہ باندک تغیر چنین خوانند ع عصبہ را چو شرح میطلبی ⁂ یعنی اگر شرح و بیان عصبہ میخواهی بدانکہ عصبہ دو قسم ست یکی عصبۂ نسبیہ و دیگری عصبۂ سببیہ و تعریف عصبہ قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سہ نسبی وان بنفسہ بالغیر ⁂ هم مع الغیر بار سن بی ضیر ⁂ ضیر بفتح ضاد معجمہ و سکون تحتانیہ بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو ست یعنی شعر نیست کہ عصبۂ نسبیہ سہ قسم ست اول عصبہ بنفسہ و آن مردیست کہ در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبہ بالغیر و آن زنیست کہ با عصبہ بنفسہ عصبہ شود سوم عصبہ مع الغیر آن زنیست کہ با زنی دیگر عصبہ شود و هرچہ از فرض زن چیزی بماند آنرا بگیرد بیان عصبہ بنفسہ سہ منحصر دان بنفسہ اشمار ⁂ یار در چار قسم بی تکرار ⁂ جزو میت پس اصل او میدان ⁂ جزو اب جزو جد بود پس از ان ⁂ یعنی قسم اول کہ عصبہ بنفسہ است در چار قسم منحصر ست

بیان اخت الام و بیان عصبات

بیان عصبہ بنفسہ

قسم اول جزو میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزو اب میت قسم رابع جزو جد میت آلحال تفصیل این اقسام اربعه
می کند یعنی ابنش اگرچه باشد پست + اب وجد هم اگرچه برتر هست + اخ لابوین اخ لاب پس او + ابن اخ
دان اگرچه هست فرود + همچنین عم وابن عم میدان + هست گر غیر مادری یکسان + همچنین بشمر علی الترتیب + گر
تو داری ز عقل وفهم نصیب + مستفید باید که قسم اول که جزو میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن
وابن ابن الابن وان سفل وقسم دوم که اصل میت ست اب وجد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد وجد الجد
وان علا قسم سوم که جزو اب میت بود برادران عینی وبعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء اینها
چنانچه ابن الاخ وابن ابن الاخ وان سفل قسم چهارم که بجزو جد منسوب شده اعمام وابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت وابناء آنها اگرچه فروتر باشند وبعد آنها اعمام اب میت وابنای ایشان وپس از ان اعمام جد میت
وابنای اینها ودر هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی وقوله هست گر غیر مادری یکسان یعنی نیست
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر وجد نبود وتقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح وتوضیح واقع شده واین تقدم وتاخر به ترتیبی که مرقوم شد
در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین ست وعلیه الفتوی وصاحبین وامام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان والعلات را با جد صحیح وارث میشمارند ویکی را حاجب دیگری نمی انگارند ومذهب امامیه هم
همین ست واختلاف دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبر وصغر آنها را در
ازدیاد وانتقاص میراث دخلی نیست واحدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه
خود ندارد وعلمای شیعه بحبوه قائل شده اند وآن بفتح حای مهمله وسکون بای موحده در لغت بخشش بی منت
وبی جزاست ودر اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بملباس بدن میت وانگشتر وشمشیر ومصحف خاصه او اگر میت
ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد وپسر بزرگ فاسد الرای وسفیه نباشد پس این اشیا زائد بر حصه اش بوی خواهد رسید
وباید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب وجد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فرضیت خالصه دارند
وزمانی عصوبت خالصه ووقتی عصوبت وفرض مجتمعه چنانکه گذشت سه هست اقرب پس اقرب وترجیح +
بجهات قرابت ست صریح + اقرب ذو قرابت ار باشد + میکند ذو قرابتینش رد + یعنی درین انواع اربعه
هر که قریب تر میت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش وهی
بر عم جدش وهمچنین بصورت اجتماع اخ علاتی وابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث وحاجب
ابن الاخ اعیانی میشود وترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین را رد ومحجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی وعم علاتی اول ثانی را مانع وحاجب باشد

وہمچنین وقت اجتماع ابن الاخ اعیانی وابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمہ اللہ برای توضیح قوت
جہات قرابت بیان میکند ✤ پدر را تو ہیچ چیز بده ✤ ہست یعنی اگر ہمشیرت بہ ✤ اگر من میبودم بجای این شعر
چنین میگفتم ✤ پدری را شمار کن لاشئ ✤ ہست یعنی اگر محاذی وی ✤ کہ توضیح اقربیت وقوت قرابت
ازان متبادر بفہم میباشد بالجملہ حاصل مضمون شعر آنست کہ باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را کہ متساوی الرتبہ باشد ہیچ چیز نباید داد کہ ہمین ندادن یا ہمین اعیانی برای تو بہتر ست زیرا کہ علاتی
قرابت واحدہ دارد واعیانی ذو القرابتین ست ونزد مذہب امامیہ ہم ہمین ست کہ ترجیح بجہات قرابت بعد اقربیت ست
مگر در یک مسئلہ خاص کہ اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد شان

بیان عصبہ بالغیر ✤ وان تو بالغیر چار زن کا یشان ✤ فرض دارند نصف یا ثلثان ✤ بنت وہم بنت ابن
ہر شمری ✤ اخت عینی وبعد وی پدری ✤ عصبہ وان بغیر تا ہر یک ✤ با اخ ونصف اخ بدہ بیشک ✤ یعنی عصبہ
بالغیر ای زنیکہ با عصبہ بنفسہ عصبہ شود چہار زن اند ذوات الفروض کہ فریضہ اینان نصف ودو ثلث ست و
آن دختر ودختر پسر وخواہر اعیانیہ وخواہر علاتیہ ست کہ ہر یکی از اینہا با برادر خود تا کہ ابن وابن الابن وبرادر اعیانی
وبرادر علاتی باشند عصبہ بالغیر میشوند ونصف نصیب اخ در حصہ خود می برند بالاتفاق فرق ہمین قدر ست
کہ امامیہ چنین ارث را بارث بالقرابۃ تعبیر میکنند واہل سنت ارث بالعصوبۃ گویند ودیگر فرق آنست کہ دختران
پسری با ابن الابن کہ اسفل از انہا باشد نیز عصبہ میشوند در مذہب اہل سنت چنانچہ در مسئلہ تشبیب گذشت ونزد
امامیہ اقرب مسقط ابعد خواہد بود ✤ سہ زن کہ او رانشد ز فرض نصیب ✤ با اخ خود نگشت وتعصیب ✤ عمہ وبنت
عم چنین میدان ✤ بنت اخ نیز ہمبرین عنوان ✤ ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبۃ ہرچند تحکم ست شاید بضرورت شعر
در متخیلہ ناظم رحمہ اللہ طرفی از جواز نیست اگر چنین میگفت بہتر بود ✤ نرسد از برادرش تعصیب ✤ یعنی برادرش را
عصبہ کردن او نمیرسد خلاصۂ اشعار آنست زنیکہ او را نصیبی از فرض نیست واز ذوات الفرض نباشد با برادر خود
عصبہ نمیگردد وبرادرش ہرچند عصبہ باشد لیکن چنین خواہر را عصبہ نتواند کرد وآن زنان عمہ وبنت عم وبنت
اخ اند کہ در زمرۂ ذوی الارحام انسلاک دارند وباوجود برادران خود کہ عم وابن العم وابن الاخ باشند
حظی از میراث ندارند ونزد علمای امامیہ اینہا نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحہ اہل سنت اند
کہ با برادران خود با نصف حصۂ برادران میگیرند بقاعدۂ للذکر مثل حظ الانثیین **بیان عصبہ مع الغیر**
وان مع الغیر ہر زنی کو شد ✤ عصبہ با زن دگر لابد ✤ خواہر غیر مادری را گیر ✤ یار با بنت وبنت ابن نظیر ✤ یعنی
عصبہ مع الغیر زنیست کہ با زن دیگر عصبہ شود وہر چہ از فرض آن زن باقی ماند بگیرد ونظیر آن خواہر غیر مادری ست
یعنی اخت اعیانیہ یا علاتیہ کہ با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبہ میشود وباقی ترکہ را فرا میگیرد

بیان عصبہ بالغیر

بیان عصبہ مع الغیر

ونیز والا میہ اخت اعیانیہ و علاتیہ را بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبہ مع الغیر و عصبہ بالغیر بیان
میکند سہ آنکہ بالغیر گشت غیر دران * عصبہ ہست منفرد اینجا ن * و مع الغیر غیر را می یار * عصبہ منفرد و دان تنہا
یعنی تفرقہ درین ہر دو عصبات اینست کہ آنکہ عصبہ بالغیر ست غیر یکہ او را عصبہ ساختہ خود ش بحالت تنہائی
نیز عصبہ ہست و آنکہ عصبہ مع الغیر ست غیر یکہ او را عصبہ ساختہ خودش بحالت انفراد عصبہ نیست بلکہ این مع الغیر را
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شدہ بیان عصبہ سببی سہ یافتم چون فراغ از نسبی * بالتو اکنون بیان
کنم سببی * بندہ گر کسی کند آزاد * اوست مولاش ای نجستہ نہاد * نیست از اہل فرض و تعصیب * از
نسب وارثش بعید و قریب * اوست مولی العتاقہ و اثبات * شد ہمین کو ست آخر عصبات * یعنی باید کہ چون از
بیان عصبات نسبیہ فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیہ میکنم بانکہ اگر کسے غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقہ آن عتیق خواہد بود دلیل اگر از اہل فرض و عصبات نسبیہ عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شدہ کہ ہمین مولی العتاقہ آخر عصبات معتق ست و وارث ترکہ معتق خواہد شد و تعصیب
درینجا بمعنی فی العصوبہ ہست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند سہ وارثش او بود ہمان مولی * کہ ثبوت
عصوبت ست او را * ظاہر الدلالۃ بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد سہ لکن این خواجہ بود تقدیم * یا بر ذوی رحم
بنز فہیم * بعد ازین ند از ہمہ اولی * عصبات ذکور این مولی * یعنی این مولی العتاقہ را بر ذوی الارحام تقدیم ست کہ
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقہ عصبات ذکور ش در میراث
اولی از ہمہ ذوی الارحام ہستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست کہ مختار اہل سنت تقدیم مولی العتاقہ
بر رد و ذوی الارحام ست و ابن مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانستہ و در عتق ہم شرطے نکردہ اند
کہ لوجہ اللہ باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کردہ باشند یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمردہ و در مذہب امامیہ
مولی العتاقہ از ذوی الارحام مؤخر ست کہ آنہا داخل ورثہ نسبی اند و در عتق شرط ست کہ بہ تبرع باشد نہ عتق
واجب بوجہ نذر و یمین و کفارہ و غیر آن و عتق قہری ہم نباشد مثل انعتاق بوجہ زمین گیری و کوری و شرای قریب
و غیرہ و اینہا را سائبہ گویند یعنی غلامیکہ باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریرہ عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات او برائت نکردہ باشد پس بدین شرط مذکورہ مولی العتاقہ وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشتہ باشد و در صورت انعدام معتق ولا باولاد ذکور او منتقل نشود و بحالت
فقدان اینہا بعصبات نسبیہ بنفسہ منعم میرسد و در زمان انعدام معتقہ ولا بعصبات ذکور آن ن خواہد رسید بالاتفاق
بین الفریقین سہ محرم ذو رحم شود آزاد * خود بخود گر بملک کس افتاد * بعصوبت مگر ولای او * ہر آنکس رسد بوجہ نکو *

غرامت یعنی تاوان و غرامت جنایت مالیکہ بجنایت کسی لازم شود ۱۲ منہ سلمہ اللہ

مفید حصر نیست و اینجا محل حصر نیست سوم لفظ اثبات شد خلاف محاورہ چہارم لفظ ہمین زائد ست پنجم عصبات بسکون صاد غلط ست اگرچہ بوجہ شعر

الحال ناظم رحمہ اللہ بیان میکند کہ عتق اضطراری ہم موجب ولاست پس میگوید کہ اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
در آید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقہ او میگردد و ذو رحم عبارتست از
صاحب قرابتی کہ بسبب رحم و ولا متحقق شدہ باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی ست کہ بصورت ذکورت احدہما
و انوثت اخری شرعاً نکاح بینہما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند کہ اگر مالک آنہا شود
منعتق نخواہند شد و مختار امامیہ انعتاق محارم رضاعیہ ست باید دانست کہ اقربا سہ قسم اند یکے قریبہ
و آن اصول اند ہر چند بالا روند و فروع ہر چند فروتر باشند ہر کسے کہ مالک یکے ازین اقسام شود
خواہ ارادہ آزادی کند یا نکند آزاد خواہد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطہ کہ اخوۃ و اخوات و اولاد
آنہا و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند ہر کس کہ مالک اینہا شود اینہا نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمہ اللہ و نزد امامیہ در شراے رجال اقرباے متوسط ہمین حکم ست و در شراے
نسوان این حکم نیست کہ بشراے آنہا سوای عمودین دیگرے بلا قصد آزاد نمیشود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیدہ کہ اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینہا بمجرد ملک بلا قصد
آزاد نخواہند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست کہ لفظ کس در مصرعۂ ثانیہ بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد کہ از اقرباے مملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود آنست کہ محرم ذی رحم اگر بملک کسے کہ محرم اوست افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد میشود
پس بجاے مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعہ گر بملک قریب خود افتاد ٭
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنے خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست ٭ گر ز آزاد و عبد ای دلبند ٭
متولد سہ بنت حرہ شدند ٭ پس بپنجاہ زان سہ اے دلبر ٭ بنمودند در شراے پدر ٭ اتفاق
اینچنین مگر افتاد ٭ کہ یکے بیست و دیگرے سی داد ٭ پس ز مال پدر بہ سہ دختر ٭ دو ثلث
فرض شان دہ اے دلبر ٭ آن دو دختر کہ بود ای دانا ٭ پدر شان خریدہ آنہا ٭ ثلث باقیش ز رہ ولا ٭
بعد تخمیس دہ مر آنہا را ٭ بدہی سہ خمس بصاحب سی ٭ صاحب بست را دگر دو دہی ٭ صحت مسئلہ شود ظاہر ٭ از چہل
پنج گر تو لی ماہر ٭ این مثالی ست از مسئلہ مولی العتاقہ تفصیلش اینست کہ اگر زنے حرہ را عبدے در نکاح خود
آوردہ سہ دختر ازان متولد شدند و این ہر سہ دختران حرہ خواہند بود کہ اولاد در حریت و عبدیت متبع مادر
میباشند پس ازین ہر سہ دختران دو دختر کہ کبری و صغری باشد بعوض پنجاہ دینار پدر خود را کہ عبدست
از مالکش خرید کردند لکن ہر دو قیمت مساوی ندادند بلکہ صغری بست دینار و کبری سی دینار در وجہ قیمت
دادہ پس بعد وفات پدر از ترکہ اش دو ثلث از روے فریضہ بہر سہ دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

آنزا آن دو دختران که پدر خود را خریده اند از روی ولا باید داد و بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد و سه
خمس بصاحبه دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحبه دو دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سه است و
دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو
تباین است پس این پنج را گرفتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را
در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شدند پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت
که تقسیم از آن مستقیم میشود به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک دختر ده ده
خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله
ولا هم شترایات نمیرسد که انعتاق اشترای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بفریضه و یک ثلث برد بر هر سه
دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرعه خیر
قبیح است پس تبدیلش بچهل و پنج واجب است **بیان حجب** ای قسمی از حجب حجب نقصان است +
قسم ثانیش حجب حرمان است + حجب نقصان است سهم کم گشتن + بوجود کسی حبیب من + حجب بفتح حای مهمله
و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از سهم
خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از ورثه + اهل آن پنج کس زن و شوهر + پدری اخت و ام و بنت پسر + حجب
نقصان اینهمه روشن + در بیان سهام کردم من + یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه
شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن
و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف
بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند
و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب
نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
اینها بروشن ترین وجهی مبین شده و اختلافیکه درآن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده + حجب حرمان چه باشد
ای پسر فن + از همه ارث بی نصیب شدن + پس تو میدان به بستش دو فریق + هر یکی زان و میکنم تحقیق +
بهر یک نیست حجب حرمان گه + یافت گاهی بسوی دیگر ره + از فریقی که اول است شمر + ابن و اب و زوج و
ام زن و دختر + غیر ازین شش بدان فریق دوم + کوست محجوب حجب حرمان هم + حالا بیان قسم ثانی
از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

بیان حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان میکنم یکی از آن فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب میشوند
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه نیابد و فریق اول که حجب حرمان گرد ایشان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زن و دختر از نساء و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعضی احیان محجوب بحجب حرمان سه بهر ادراک حجب حرمان کان ÷ در فریق دوم بود ایجان ÷
باز گویم دو اصل بس محکم ÷ تا تنبا شد نیز و توسهم ÷ یعنی برای دریافت کیفیت و زمان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که این قسم سهم تا ند اصل اول آنکه سی غیر نسل ام ارشود منسوب
بکسی سوی میت ای محجوب ÷ تا بود واسطه ندارد کاهیچ ذی واسطه با رشا ای یار منباد رب یکسی برای توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وی مستثنای اولاد ام است که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح شعار یا بعد گزارش خواهد یافت ÷ اصل ثانی
همین که ای محجوب ÷ هر بعید از قریب باشد محجوب ÷ ضابطه دان همان که در عصبات ÷ پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات ÷ عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح عین است بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جائز است بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث اینها امومیت است و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت است و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث نتواند شد
که اب قریب است و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام است و در مذهب امامیه
هم بنای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولاء و همچنین در
مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامة است دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد است در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سه اندرین باب هست قاعده ÷ با تو گویم بطور فائده ÷ هست مدلی به زیکره گر ÷ مستحق جمیع

ای دلبر ٭ ارث مدلی ست منعدم بشک ٭ گو نشد وجه ارث هر دو یک ٭ مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی
کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست و اب که واسطهٔ این ادلاست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن
که واسطهٔ انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا
و انتساب قاعدهٔ ست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکهٔ میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با اخوة مدلی به ست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده
با آنکه جهت ارث پدر دیگر ست و جهت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب جد و ابن و ابن الابن که مدلی به
اعنی اب و ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن ست ٭ ورنه شد مستحق کل پس اگر ٭ شد بیک جا ارث یکدگر
نیست مدلی زوارثان نهار ٭ ورنه او را از اهل ارث شمار ٭ ای و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی ما در مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود
که مدلی به فرا گرفته است ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد
چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت

و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

٭ آنکه از ارث خود
شود محروم ٭ نزد ما بشک ست کالمعدوم ٭ نیست حاجب بهر و حجب اصلا ٭ دیگری را گهی بمذهب ما ٭ همچو کافر
رقیق و هم قاتل ٭ حاجب غیر نیست ای عاقل ٭ ز ابن مسعود میکنند اظهار ٭ کو ست حاجب بحجب نقصان باز
ای کسیکه بسببی از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاهے
بهیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خود شان
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم برادر
لاب گذاشته است این پدر حاجب هم و اخ نخواهد شد و ترکه بهم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست مخل نیست
ای ام کافر ربع و به شوهرا ٭ نزد او لیک نصف نزد ما ٭ این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردید
میگویند که مادر کسی کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را رسید بدین که ابن هر چند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب وجه است
از نصف بربع نزد ما فرقه حنفیه و کذا عند الائمة الباقیة نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نزد ما نخواهد

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج داخوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند و همچنین وان مثالها که دیگر یک برادر کی ست
پس خوش تر یعنی مثالهای دیگر را که تحقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافی
و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حنفیه وجه باوجود بنت ربع ست نزد
حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذشت قریبه کافره
حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست پس حاجبش غیر او نمایان ست و حاجب او بهر دو حجب و نزاع
نیست در وی که هست بالاجماع و هر گاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود و هر کسی از ورثه که غیر حاجب و نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته است این محجوب
دیگر از هر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده و همین مختار امامیه ست الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد و احتمال مطلقا بلا تقیید یا دو زینها اگر بهم گردید و اب و ام پس زاب اگرچه شدند
هر دو محجوب لکن ای دلبند حجب نقصان بام رسد زینها و وه بجای ثلث سدس اورا یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر
بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند آن اخوة و اخوات محجوب شده اند لکن مادر را
از اینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر
و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و نه حاجب با در حجب نقصان خواهند شد ورنه نقصانی بمادر نخواهد رسید
دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مادر ام اگر با اب هست ام اب پدر مرد
اگرچه محجوب ام اب ز پدر شد ولی گشت از وراثت بدر مادر ام که شد او را حجب حرمان ام اب پیدا یعنی اگر
با ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب باوجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوب ام الام از ورث خارج گردید زیرا که ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شد و لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه لازم می آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید معنی
اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب حجب حرمان او هست فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام موانع چار شد از ینها یکی او را چاره نیست محجوب هست او ممنوع گشت از عالمان چنین مسموع
نیست وارث بهیچ ره محروم هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

بنم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده‌ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او به یکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل
معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد * معنی گشت اندر وی پیدا * مطلقاً شد ز اهل ارث جدا * یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی بنظر بود قصر مسافت بغیر
متصور بود * بخلاف کسی که او محجوب * بوجود کسی شد ای محجوب * مطلقاً غیر اهل ارث مدان * بل بوجهی ست وارث
او ایجان * وارثش دان بحق حجب گر * غیر وارث بحق خویش شمر * یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض * شش بیان گشت حصه در قرآن * نصف دان هم ربع ثمن پس از آن * نوع اول
همین ست نوع دگر * ثلثان و ثلث سدس شمر * دان سمی مخرج احادا * مخرج نصف دو شناسی دانا * مقصود بیان اصول
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از آن یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی مییابند و به تنصیف از مرتبه اعلی بادنی تنزل مینمایند
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تنصیف ربع شود و
آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هر گاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود سمی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر از آن عدد واحد
صحیح برآید و سمی اینجا عبارت از عددیست که اسمش از ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته * در یک نوع شد دو سه یکجا * مخرجی جز نه کل بس ست ترا * یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس نیز
مخرج سدس اختصار کنند * مخرج نصف شش نه غیر از آن * با کل و بعض نوع ثانی دان * شد ربع گر بنوع

بیان مخارج فروض

بیست

ثانی ضم ۞ مخرجش دان دوازده بی کم ۞ گر بنوع دوم ثمن پیوست ۞ بیست و چار مخرج ثمن ست ۞ این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول بالکل یا ببعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا ببعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول بالکل یا ببعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثله آنها جدولے مینویسیم

[illegible]	نصف		ربع		ثمن	
		مسئله		مسئله		مسئله
باثلثان و ثلث و سدس	٦	زوج وام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه وام و دختین عینیتین و دختین اخیافیتین نزد امامیه ممتنع ست کما مر	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود رض بصورت ابن کافر و زوجه وام واخوات عینیه واخوات اخیافیه
باثلثان وثلث	٦	زوج واخوات عینیه واخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عائد نمایند	۱۲	زوجه واخوات عینیه اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه نقصان عائد سهام اخوات نمایند	۲۴	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین واختین اخیافیتین
باثلثان وسدس	٦	زوج وام واخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه وام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه وام و بنتین بالاتفاق
باثلث و سدس	٦	زوج واخوات اخیافیه وجده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند	۱۲	زوجه وجده و ختین لام خلافا للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر واخوات اخیافیه و زوجه وام
باثلثان	٦	زوج واخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲	زوجه اخوات اعیانیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
باثلث	٦	زوج واخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه وام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر واخوات اخیافیه
باسدس	٦	مادر و یک دختر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق

را موروضرر سیدار ندو این مذہب ابن عباس ست رضی اللہ عنہ پس مسئلہ زوج و دو خواہر اعیانیہ و در مسئلہ ابوین و زوج و اخوات
اعیانیہ نقصان راجع بخواہران خواہد شد و نزد اہل سنت در اولی از شش بہفت عول کنند سہ که نصف شش ست
و در مسئلہ اولی ابن عباس و امامیہ متفق اند و مسئلہ ثانیہ بر مذہب ابن عباس خلافا للشیعۃ که نزد ایشان با اخوات
بشوہر و چہار که ثلثین شش ست با اختین دہند و در ثانیہ از شش بنہ عول واقع شود دو که سدسین ست با ابوین و سہ که
نصف ست بزوج و چہار که ثلثان ست باخوات رسد ہرگاہ این مطالب جاگزین قلب گردید پس باید که ناظم علیہ الرحمہ
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسہام کفایت نکند بلکه سہام فریضہ زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
باید ساخت مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعہ ست عددی را تاکہ از ین
افزایش مخرج بفروض مجتمعہ وفا کند سے میشود مخرجی که شد حاصل ٭ ز اختلاط دو نوع گہ عائل ٭ یعنی مخرجی که
از اختلاط ہر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاہی عائل میشود و این شعر ظاہر الدلالۃ بر آنست که عول در
ہمان مخرج واقع میشود که از اختلاط ہر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود ولکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع ہم عول واقع میشود مثل مسئلہ اخوات عینیہ
و دو اخت اخیافیہ و یک جدہ که مسئلہ از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بہفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضروریست سے فرضہای مقدر قرآن ٭ ہفت عدد دان مخارج آن ٭ چار عائل نمیشود
زنہار ٭ سہ از ان گاہ عائل ست ای یار ٭ غرض آنست که فروض مذکورہ کتاب اللہ را جملہ ہفت مخارج ست
سہ از ان مخصوص نوع اول ست که دو و چہار و ہشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سہ بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چہار بود
چہار از ین مخارج ہفتگانہ که دو و سہ و چہار و ہشت ست اصلا محتاج عول نیست که بہر صورت کمتر از فروض متعلقہ
خود نمیتواند بود ما بقی سہ که شش و دوازده و بست و چہار باشد گاہی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقہ خودہا وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاہر شود و تفصیل عول ہر یکے از ین مخارج ثلثہ باید شنید سے عول
شش نزد جملہ اہل خرد ٭ تا بده جفت و طاق ہر دو بود ٭ یعنی شش عول میکنند تا ده ہم بطریق طاق و ہم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازدیاد سدس شش بر ذات خودش تا ہفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
ہمچنین زوج و اخت اعیانیہ و اخت اخیافیہ و دوم بازدیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواہر عینیہ و دو خواہر
اخیافیہ و مثل زوج و اخت عینیہ و اختین لام و ام و جفت ہم بدو صورت یکے بزیادت یک ثلث تا ہشت برسد
مثل زوج و دو خواہر عینیہ و مادر و مثل زوج و یک خواہر عینیہ و دو خواہر اخیافیہ و دیگری بزیادت دو ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواہر اعیانیہ و دو خواہر اخیافیہ و مادر و این مسئلہ مسمی ست بشریحیہ که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سہ طاق باشد و دوازده را عول ٭ تا بہفده بحفظ آر این قول ٭ چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن وتر و طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عیانیه و یک خواهر خیافیه و زمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه و خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و مادر و احیاناً بزیادت یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود و نیست شرح عول دوازده الحال اندکی بیا بعد را و قف سماع بیان عول بست چهار باید نمود سه بیت چار عول دار و یک بیست و هفت انی دگر بشک + یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث تعجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را مؤکد بلفظ بیشک گردانید با آنکه مذهب ابن مسعود را در حجب ذکر کرده ست و بنا بران مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر درین مقام اولی و انسب مینماید + ابن مسعود عول بست و چهار + سی و یک نیز کرده است شمار + بیان نسبت اعداد سه عددی گر بنسبت دیگر + عین او شد مماثلش بشمر + ور اقل عاد اکثرست بجان + متداخل باصطلاحش خوان + ورنگر گشت عاد آن هر دو + عددی ثالثی پس ای خوشخو + متوافق بهم بکسری خوان + مخرج کسر عاد ثالث دان + قول جعفر مر اچنین یادست + وفق کسری که مخرجش عادست + غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد + متباین بهم بدان بخرد + از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان دو عدد تقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را با عددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت آن عدد دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت دیگری مماثل و باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد احد هما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عددین را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که هر دو را اثنا

بیان نسبت اعداد

میکنند و ہشت و بست کہ چہار ہر دو را عاد است و این متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعہ خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست کہ عدد ثالث کہ عاد ہر دو است مخرج ہمان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف است و چہار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق ہمان کسر را گویند کہ عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد ہر دو نباشد آن ہر دو عدد را باہم متباین باید دانست و این نسبت را
تباین گویند مانند سہ و چہار و نہ و ده ہر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین ہر سہ قسم او واقع است
لکن تقدیم مؤخر مناسب بود کہ کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست + پوشیده نماند کہ گاہی در تعریف تداخل چنین گویند کہ اگر بر
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچہ چہار را بر چہار اگر یکبار افزایند ہشت شود و اگر دوبار افزایند
دوازده شود و گاہی چنین گویند کہ اکثر بر اقل بقسمت صحیحہ منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکہ عدد
ثالث کہ مفنی ہر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکہ عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چہار و ہشت کہ عدد ثالث یعنی چہار دیگر را مفنی ہر دو فرض کنند
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل ہم داخل است از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از اینجا است
کہ در اصول آتیہ بصورت قلت سہام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رؤس مع کثرت سہام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمہ اللہ این تصرف را
جائز نداشته حکم ہر یک را بیان کرده چنانچہ بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونہ یا از آن زیاده یافته شوند از کثیر
احاد عاده را در عدد وافنا اعتبار میکنند چنانچہ ہشت و بست کہ ہم چہار عاد آنہاست و ہم دو لیکن اعتبار چہار است
ہمچنین دوازده و ہیجده کہ دو و سہ و شش ہر سہ عاد آنہا لکن شش را اعتبار است و شناخت تماثل محتاج بتدبیر
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل بباید پس آسہل طرق معرفتش آنست کہ عدد اقل را
از اکثر برآرند اگر یک مرتبہ یا مراتب اقل مفنی اکثر باشد میان ہر دو تداخل است و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکہ از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند کہ کمتر از اقل است این کمتر را از آن اقل برآرند و ہمچنین با یکدیگر میکرده باشند تا اینکہ عمل منتہی شود
پس اگر بدین طریقہ یکی دیگری را فنا کند با ہم توافق باشد و آخرین عددی کہ مفنی واقع شود ہمان مخرج وفق خواہد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف است و اگر سہ بالثلث علی ہذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از یازده
و جزوی از دوازده مثلا ہشت و پنجاه و چہار کہ چون ہشت را شش مرتبہ از پنجاه و چہار برآرند شش باقی ماند بعد از آن
چون شش را از ہشت برآرند دو باقی ماند و ہر گاه دو را از شش طرح کنند بالکلیہ فنا گردد پس ہمین دو مخرج النصف است
کہ جزو وفق ہشت و پنجاه و چہار باشد و اگر در انتہای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب واحد را عدد نمی شمارند بنابر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود غیر واحد مراد باشد

بیان تصحیح مسائل بدانکه از بهر صحت تقسیم منضبط هفت اصل نزد فهیم ✤ در رؤس و سهام سه بشمر ✤ در رؤس و رؤس چار دگر ✤ این بیان تصحیح مسائل فرائض است و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی است برای برآوردن سهام مجتمعه مسئله که ورثه را از آن استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از آن مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در رؤس و عکس

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام ✤ از سه اول رؤس و سهام ✤ کنم آگه ترا بشرح تمام ✤ بر تماثل رؤس با سهام ✤ در عدد یا مداخلت شد تام ✤ هست قسمت صحیح ورنه اگر ✤ گشت هر یک فریق نی بدگر سهم او منکسر ولی بعدد ✤ بر رؤسش مداخلت گردد ✤ یا توافق بزن با اصل و عول ✤ وفق عدد رؤس بی هول ✤ در تباین با صل و عول بزن ✤ جمله عدد رؤس ای پر فن ✤ ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی گویند باشد در آن وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج و یک اخت عینیه که هر یکی مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر رؤس منکسر نشود ولکن میان سهام و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی است در غیر عائله بالاتفاق فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس دوازده ایشان توافق حکمی بالربع است پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع رؤس است در اصل مسئله و مثال آن در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده و عول به پانزده و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده است در پانزده و عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد در شش و مثال آن در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات دو ثلث مسئله از دوازده و عول به پانزده و در سهام ثمانیه رؤس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج ست بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه رؤس
اخوات اخیافیه باهم متباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل مسئله است
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول بهفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت که عول ست بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول بهر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن که حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق رؤس را ای ذی طول * که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و از بی هول ذی طول یعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند * در تباین تو اصل و عول بزن * در شمار رؤس ای پرفن * تا
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی خیلی رایج و شائع ست بیان اصول اربعه اخیره بین الرؤس
والرؤس سه کنم اکنون بیان مصرح تر * در رؤس و رؤس چار دگر * گر بزائد ز یک فریق صحیح * شد نه تقسیم
پس بدان تصریح * بر رؤس و رؤس هر اعداد * گر تماثل شد ای خجسته نهاد * زین عددها یکی کنی مضروب * در بیان
اصل و عول ای محبوب * چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود در ینصورت اگر میان اعداد رؤس
یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله است
و در عول اگر عائله است ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رؤس هر یکی مثل
دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله است بالاتفاق و همچنین زوج
مستحق نصف و سه خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول بنه
و تصحیح از بست و هفت بضرب نه عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رؤس بعینها اگر چه با خودها متماثله
نباشند لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با عین اعداد رؤس دیگر مماثلت
داشته باشد مثل شش اخوات عیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از سه ست میان شش و سه هر چند تداخل ست لکن

در رؤس اخوات ستہ و سہام انہا توافق حکمی بنصف ست و نصف رؤس با عین رؤس اخوات ثلثہ اخیافیہ مماثلت دارد پس تصحیح مسئلہ از نہ باشد بضرب سہ در سہ بالاتفاق و مثال عائلہ شش اخوات عیانیہ و سہ جدات و سہ اخوات اخیافیہ مسئلہ از شش و عول ہفت و تصحیح از بست و یک بضرب ہفت عول در سہ کہ یکی از رؤس متماثلہ ہست بدانکہ شعر ثانی ازین اشعار بوجہ تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایہ فارسیت انداختہ ہر چند باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سہم صریح ۔ لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است در سہام در رؤس چند فریق ۔ ہست گر انکسار بالتحقیق ۔ و در مصرعہ اخیرہ شعر چہارم بجای لفظ ہمان ہمہ بہتر است وہمچنین در شعرہا بعد کہ از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی میکند و میگوید سے در تداخل زنی پس اکثر را ۔ در ہمان اصل و عول ای دانا ۔ یعنی اصل ثانی آنست کہ اگر بعض اعداد رؤس متعددہ منکسرۃ السہام علیہم در بعض دیگر متداخل باشند پس از جملہ اعداد متداخلہ رؤس متعددہ عدد در رؤسی کہ اکثر باشد آنرا در اصل مسئلہ غیر عائلہ و در عول بعائلہ ضرب کنند مثال دو زوجہ و چہار پسر مسئلہ از ہشت تصحیح از سی و دو بضرب چہار کہ اکثر اعداد رؤس متداخلہ ہست در ہشت بالاتفاق و مثال عائلہ چہار زوجات و سہ اخوات عیانیہ و دوازدہ اخوات لام مسئلہ از دوازدہ ست و عول بپانزدہ و تصحیح از یکصد و ہشتاد بضرب دوازدہ کہ اکثر اعداد متداخلہ ہست در پانزدہ عول سے در توافق بکل دیگر زن ۔ وفق یک باز حاصل ای پرفن ۔ زن وفق سوم گر ای خوشخو شد موافق و گرنہ در کل او ۔ ہمچنین تا آخر و حاصل ۔ بہمان اصل و عول ای عاقل ۔ یعنی اصل ثالث آنکہ اگر بعض اعداد رؤس متعددہ منکسرۃ السہام علیہم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین را در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثہ ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثہ توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثہ توافق نباشد حاصل را در کل ثالثہ ضرب کنند و ہمچنین تا آخر یعنی در وفق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشتہ باشد ورنہ در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب اخیر را در اصل مسئلہ اگر غیر عائلہ باشد و در عول اگر عائلہ بود ضرب کنند مثال چہار زوجہ و ہجدہ دختر و پانزدہ جدہ و شش عم مسئلہ از بست و چہار ست سہ یعنی ثمن حق زوجات اربعہ و شانزدہ یعنی ثلثین حصہ ہجدہ بنات و چہار یعنی سدس سہم پانزدہ جدات و یک باقی نصیب اعمام ستہ ہست و چون در اعداد رؤس و سہام بنات توافق بالنصف ہست نصف عدد رؤس آنہا کہ نہ باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چہار و شش و نہ و پانزدہ شدند در چہار و شش توافق بالنصف ہست بضرب سہ در چہار دوازدہ حاصل شد و آن با نہ متوافق بالثلث ہست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی و شش حاصل شد و آنرا با پانزدہ توافق بالثلث ہست و بضرب ثلث احدہما در کل آخر یکصد و ہشتاد شد ہذا آنرا در اصل مسئلہ ضرب کردہ از حاصلش کہ چہار ہزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئلہ نمودیم و درین مسئلہ نزد امامیہ

جدات واعمام را بنات حاجب اند ومثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع وشش اعمام مستحق باقی ونه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده است وتصحیح از چهار صد وسی ودو بدین طریق که چون میان رؤس ازواج اربعه واعمام سته توافق بالنصف است بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند وآنرا با اعداد اخوال تسعه توافق بالثلث است بضرب ثلث احدهما در آخر سی وشش حاصل شدند وآنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح نمایند ودرین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند واعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت ومثال مسئله عائله چهار زوجه وشش اخت اعیانیه ونه جده مسئله از دوازده وعول بسیزده وتصحیح از چهار صد وشصت وهشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه واخوات سته توافق بالنصف است بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل شد وآن با نه متوافق بالثلث وبضرب ثلث یکی در کل دیگری سی وشش حاصل شد واز ضرب این حاصل در سیزده عول چهار صد وشصت وهشت میشوند سه در تباین بزن جمیع یک ٭ مجمع دگر بغیر از شک ٭ مبلغش در کل سوم ریحان ٭ همچنین تا اخیر بعد از آن ٭ مجمع زن با اصل وعول ای یار ٭ حاصلش مقسم سهام شمار ٭ یعنی اصل چهارم از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس حاصل الفرق را در کل دیگر ضرب کنند وحاصل را در کل سوم وهمچنین تا رؤس ختم شوند واین مجمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر عائله نباشد ودر عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند وحاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه وشش جده وده دختر وهفت عم مسئله از بست وچهار وتصحیح از پنجهزار وچهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه دو زوجه است وسدس که چهار باشد سهم جدات سته است ودو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره است ویک باقی برای اعمام سبعه ومیان اعداد سهام جدات وبنات واعداد رؤس آنها توافق بالنصف است نصف رؤس جدات که سه باشد ونصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو وسه وپنج وهفت که اعداد متباینه اند جمع شدند وبضرب یکی در دیگری وحاصلش در ثالث ومبلغش در رابع دو صد وده حاصل شدند وبضرب آن در اصل مسئله پنجهزار وچهل میشوند واین مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات واعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثالی باتفاق فریقین اینست که دو زوجه وسه پسر مسئله از هشت وتصحیح از چهل وهشت بضرب دو در سه وحاصلش در هشت ومثال عائله هفت اخت اعیانیه وپنج اخت اخیافیه وسه جده مسئله از شش است وعول بهفت وتصحیح از هفتصد وسی وپنج بضرب رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه وحاصلش در جدات ثلثه ومبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه اول را اهم مرعی وملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس وانصبا ملاحظهٔ نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده بران عمل نمایند بعد از ان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن مثاله اشعاری بدان کرده شد قوله بغیر از شک در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور است بکذا سه در تباین بود جمیع یک ٭

بتصحیح دگرنیز بشتاب ❊ در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ❊ گر تو خواهی که سازیش تنقیح ❊ حصه هر فریق
از تصحیح ❊ سهم هر فرقه را ز اصل فی عول ❊ ده بدان مضروب یا رب بی هول ❊ ما حصل دان بگفته جمهور ❊ سهم فرقه ز قسم
مذکور ❊ هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس و رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تصحیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئله غیر عائله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باشد در مضروب که برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصه همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند در ینصورت میان رؤس و رؤس
تماثل است سه در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود بلفرشش
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بلفرشش در سه شش شدند و برای ستة اعیانیه چهار بودند
بلفرشش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی از این اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر مراد ت
تا شود تنقیح ❊ ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروبیکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت
❊ سهم هر فرقه زن در آن اعداد ❊ که زدی اصل در همان اعداد ❊ و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار نامی
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بمقسم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید ❊
حاصل ضرب سهم در مضروب ❊ هست لاریب حصه مطلوب ❊ بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
❊ گر تو خواهی که گردد ت تحقیق ❊ سهم هر واحد از احاد فریق ❊ سهم اصلی هر فریق ایجان ❊ ساز تقسیم بر رؤس
آن ❊ زن بمضروب خارج و حاصل ❊ سهم هر واحد است ای عاقل ❊ یعنی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را باهم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بلفرشش در هفت عول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

که ازان تصحیح مسئله میشود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یکصد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیهٔ خمسه دو بود خارج قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات ست و هکذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت میشود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد بروزن افعال که جمع احد ست احاد بروزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن با استغراب ست و نقل سبعا پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست سه خارجش را بزن دران مضروب + که باصلش زدی همان مضروب + حاصل ضرب حصهٔ هر یک + زان فریق ست سهم وی بیشک + الحاصل قاعدهٔ دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید سه نیز مضروب هر فریق نما + قسمت باز خارج آنرا زان بسهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد از افراد آن فریق دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحده از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور بر اخوات اخیافیهٔ خمسه بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از آنها ست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که حصهٔ هر فرد از آنها ست حالا قاعدهٔ سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده سه نیز منسوب کن نصیب فریق + انچه شد از اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس بهر واحد ش ده از مضروب همین نسبت و هر زنهار + محنت ضرب و رنج قسمت بار + یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ هر فرد از یک فریق طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئلهٔ تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای تصحیحش کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت بر هی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور الصدر میان یک سهم و رؤس ثلثهٔ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات وانند و میان دو سهم و روس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و روس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست
و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عدد لفظ بشمار آرند بهتر
هست

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

ضابطه بهر قسمت ترکات ✦ گر تو پرسی زمن بگویم بات ✦
گر تماثل منقسم تصحیح ✦ گشت متروک قسمت ست صحیح ✦ زن بمتروک ورنه بالتحقیق ✦ سهم تصحیح هر کسی ز فریق ✦ حاصلش تحت ساز
بهر تصحیح ✦ خارجش سهم وارث ست صحیح ✦ این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد
بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک
با تقسیم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل ست مثلاً تصحیح از سجده و متروک هم سجده
یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول بهشت و ترکه بست و پنج دینار که
میان این و هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کرده
هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت
سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام برآمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت برآمد بدانکه ائمهٔ این فن بصورت
توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود ✦ خاص بهر توافق ست اینجا ✦ نیز قانون دیگرای دانا ✦ مال متروک را چو
با تصحیح ✦ در حقیقت توافق ست صریح ✦ پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد ✦ ضرب در وفق مال باید کرد ✦ وفق تصحیح را گرفته
بر آن ✦ حاصل ضرب منقسم گردان ✦ سهم هر یک ز هر فریق بدان ✦ هرچه خارج شود ز قسمت آن ✦ یعنی
از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هرچه
خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه
که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست
در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکے از خواهران برآید ۵ باز دریاب همین اسلوب حصهٔ هر فریق ای محجوب * یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ هر فریق منظور باشد بهمین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ فریق اختین هست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات هست بیان قسمت که بر غرماست

دادن وام گر کنی تدبیر * دین دائن چو سهم وارث گیر * گیر مجموع دینها بعمل * هیچ تصحیح بی قصور و خلل * باز جاری کن ای گرامی ذات * آنچه گفتم بقسمت ترکات * غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن هست بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی ماند اگر با دای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب بارسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل بمنزلهٔ مجموع عدد تصحیح بدانند و هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در ان مجموعهٔ عدد همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل هست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار است و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت هست و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنان است در سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده هست قسمت کنند خارج قسمت هشت صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگر است در سیزده ترکه شصت و پنج شد و بتقسیمش بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه هست و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده هست توافق بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن هست در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج که وفق مجموع دیون هست شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درین مقام مبحث تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بنا علی ذالک نظم آن پرداخته داخل متن مینمایم و بتفسیرش می پردازم

بیان تخارج

سے گر بچیزی معین از متروک * وارثی راه صلح کرد سلوک * اهل این فن تخارجش

خوانند * بهر ضبطش چنین سخن رانند که تصحیح مسئله بنگر * سهم هر یک جدا جدا بشمر * حصهٔ آنکه کرد صلح صریح * طرح
باید نمود از تصحیح * مابقی مال را کنی مقسوم * بر سهام بقیه معلوم مثل یک عم و شوهر و مادر * صلح بر مهر کرد اگر شوهر ترکه را
سه حصه کن آنجا * زان دو ام را بده یکی عم را یعنے بصورت تعدد ورثهٔ میت یکی از جملهٔ وارثان بر چیزی معین از مال متروکهٔ
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیئ فلان را از ترکه در حصهٔ من گذارید باقی ترکه را باهم اقسام
نمائید و بهمین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اهل سنت
جائز است هر چند در کتب امامیه بحث مواریث گر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب * بهر ضبط قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولا نظر بر تصحیح مسئله نموده جمله ورثه مع مصالح
وارثه و سهام هر یک از ان همه جدا جدا اشمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب
بهمان است بعد از ان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید
انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکے را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی مرد
و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که در ذمهٔ اوست صلح کرد درین
صورت حصهٔ زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از ان حق ام و یک حق عم است
پس بقیهٔ ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از ان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نیز دانسته باشد که با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون مابقی از حصهٔ زوج
فرضا و ردا بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحهٔ احدهما بر چیزی هر دو حصه
بآخر خواهد رسید و مثال متفقهٔ فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه از ان بزوج و
دو باب و هفت با بن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت با بن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت با بن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر
پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند بیان رد * رد که آن گشته ضد عول ای جان * مذهب اکثر صحابه
بدان * غیر از اهل فرض ناید اگر * عصبه هیچ کس ترا بنظر * هر چه باقی ز اهل فرض بود * جز بزوجین کن بر آنها رد *
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیهٔ ترکه است بر مستحقین آن
و رد ضد عول است و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی الله
عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز مذهبش را اختیار کرده اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل به رد شده اند پس مسئله رد آنکه
اگر سوای اهل فرض کسی از عصبات یافته نشود ترکه میت هر چه از اهل فرض باقی ماند بر اهل فرض سوای زوجین رد
رد باید کرد و ابن عباس بر جده هم رد روا نداشته و حضرت عثمان قائل به رد بر زوجین هم هست نزد امامیه
بصورت انعدام دیگر ورثه نسبی بر زوج هم رد هست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذهب مختار
امامیه خواهر اعیانیه و علاتیه مانع رد بر اخوات اخیافیه هست خلافاً لاهل السنة ✽ منحصر یار مسائل رد ✽ بهمگی بر چهار قسم بود
اگر بفقدان غیر اهل رد ✽ جنس واحد از اهل رد باشد ✽ عددی کان بود بر رؤس ✽ ساز از و مسئله مشو مایوس ✽ مسئله در
دو بنت از دو دان ✽ همچنین در دو اخت مثل آن ✽ یعنی مسائل رد بهمگی در چهار قسم منحصر هست قسم اول آنکه اگر در صورت
فقدان غیر اهل رد یعنی در مسئله ردیه که من لا یرد علیه موجود نباشد اگر دران مسئله از اهل رد جز جنس واحد یافته شود
از عدد رؤس همان جنس واحد بنظر تسهیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذاشت یا دو اخت
پس تصحیح مسئله از دو باشد بدانکه مراد از جنس درینمقام قسمی از دوازده قسم ذوی الفروض هست ✽ در دو جنس اند یا سه مسئله
گیر ✽ از جمیع سهام بی تاخیر ✽ قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لا یرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشند درینصورت
مسئله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی اولا تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلطه از تصحیح مسئله رسیده
باشد آنرا مجتمع کرده بعد آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو جنس و
سه جنس و عدم اکتفا بدو یا فوق آن آنست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زائد بر سه جنس در یک مسئله مجتمع نشود
الحاصل صور ممکنه اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و میگویند ✽ مسئله در دو سدس باید
از دو هست ✽ در ثلث با سدس از سه نیکو هست ✽ یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیه یافته شود مسئله از دو تصحیح
باید مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش هست یک یک بهر یکی از فرضیت باقی برد پس تصحیح مسئله از دو هست
و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه بهتر هست مثلاً ام و دو خواهر اخیافیه
که سدس حق مادر هست و ثلث حصه هر دو خواهران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه و بهر دو خواهران دو و یکی
بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع هست و این صورت داخل قسم اول هست زیرا که اولاد ام با ام محجوب هست
نزد شان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن هر دو آمده ✽ دان بنصف و سدس چار ای یار ✽ در ثلث
با سدس پنج شمار ✽ نیز از پنج یار مسئله ساز ✽ نصف گر با دو سدس شد انباز ✽ یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس
مسئله را از چهار باید دانست مثلاً بنت و ام که اصل مسئله از شش هست و مجموع سهام هر دو چهار هست و بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش هست و مجموع سهام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر که

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
درینصورت چہار ست و بطریقۂ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین مع یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت سوم بنصف و ثلث ز پنج بدان ❊ اندرین ہر سہ شکل ای جانان ❊ گرچہ از شش و راصل مسئلہ بود ❊
لیک از رد بہ پنج عود نمود ❊ یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت عینیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقۂ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود ولکن از باعث رد به پنج بر گردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
آنہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود ولکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد چنانچہ بعد ازین بیان خواہیم کرد ❊ اول از چہار قسم و ثانی ہم ❊ گفتیم اکنون شنو بیان سوم ❊ گر بجز لا یرد
مثلا یک اخت اعیانیہ و سہ ولد الام مسئلہ ردیہ از پنج دو ازان که [illegible] اولاد الام ست بر رؤس ثلثہ آنہا تباین دارد از پنج مسئلہ را در سہ رؤس ضرب کردہ از
شد ای ہمدم ❊ جنس واحد ز اہل رد منضم ❊ فرض من لا یرد دہے ایجان ❊ از اقل مخارجش پس از ان ❊
بر سر اہل رد گر ای دانا ❊ باقیش مستقیم شد فبہا ❊ مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار ❊ مسئلہ مستقیم و بس ہموار ❊
یعنی از اقسام اربعۂ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد از
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش باو بدہند پس اگر باقی ازان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج بیر سہ باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام می‌یابد و حاجت ضرب و تصحیح باقی نمی ماند
ور نہ وفق رؤس آنہا زن ❊ بہمان مخرج ارشد ای پرفن ❊ باقیش با رؤس اہل رد ❊ متوافق و گرنہ ز اینکہ شد
عدد جملہ رؤس ای یار ❊ بہمان مخرج اقل یکبار ❊ یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
سہ از وجہ و شش بنت مسئلہ از ہشت شد ❊ آن مثال از پی توافق گشت ❊ یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے ازان بشوہر رسید سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ کنند دو بزوج
یک یک بہر یکے از بنات ستہ بدہند ❊ زوج با پنج بنت بے اشکال ❊ بہر غیر توافق ست مثال ❊

مسئله از دوازده کو بود، لکن از رد به بست عود نمود، این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست بر آوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه سه
بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرد سازم اکنون بشرح و بسط ایجاز
چارمی از چار قسم بیان، گر من لایرد دو جنس شود، مجتمع با من ز اهل رد، فرض من لایرد دهای مسعود از اقل
مخارج و پس نوده، مسئله کان بر من یرد ست، از ره عقل و فهم آر بدست، گشت قسمت صحیح اگر فبها، ور نه یک
صورتست ای دانا، یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم آنست که اگر با من لایرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولاً فرض من لایرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی ازین اقسام اربعه گذشته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لایرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فبها و هو المدعا و این صحت قسمت بجز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده ست
و رد به چهار چون یکی از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه است
بقسمت صحیحه انقسام یافت و دو از ان بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشند
بر طبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها
متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اولاً در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند دوازده
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سه بهر یک
از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث ست
و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لایرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمی باشد پس لا محاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتوانند شد و از ناظم رحمه الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که امر تقسیم بقیه فرض من لایرد علیه ننموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فبها، در نیصورت
تبدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاد سه مسئله کز برای اهل رد ست، کن بران منقسم بقیه که هست
یعنی اولاً فرض من لایرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد ازان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است از همان مسئله وگرنه ضرورة باقل مخارج مذکوره حاصلش مخرج ست بالتحقیق از برای فروض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب بتحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد وغیر اهل رد است مثل چهار زوجه ونه بنات وشش جدات که اصل مسئله از بست وچهار است ورد به هشت که اقل مخارج فروض زوجه هست وبعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نشود بلکه میان هر دو مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند وچهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه ومن لا یرد علیه شمارند ونزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد وداخل قسم ثالث بود ومثال ثلثه فریقین چهار زوجه وام وسه بنت است که اصل مسئله از بست وچهار ورد به هشت وچون هفت باقی بعد ادای فرض زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج است مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نما نیست خاتمه مسائل رد به در کتب امامیه مباحث رد باین شرح وبسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رد به

گر تو خواهی که گردد ت ای جان ❊ سهم هر فرقه زین فریق عیان ❊ که بهر یک چه میرسد بشمار ❊ از همین مخرج فروض ای یار ❊ از اقل مخارج انچه سهام ❊ یافت من لا یرد زنی ناکام ❊ بهمان مسئله که ای محبوب ❊ کرده سوی من یرد منسوب ❊ حاصل ضرب دان پس ای عاقل ❊ سهم من لا یرد مشو غافل ❊ یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه ازین فرق من یرد علیه ومن لا یرد علیه ازین مخرج فروض که مسئله رد به بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد پس بهر آن در یافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارجش یافته است آنرا در همان مسئله که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی وحاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی بعد ازین

زن سهام اهل رد ❊ یار در باقی که آن ماند ❊ از سهام کسی که ای مسعود ❊ نیست اهل رد کهی معدود ❊ حاصلش سهم من یرد میدان ❊ چه ز اینست نمود ختم بیان ❊ یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه در یافتی بعد ازان برای در یافت سهام من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خود شان بانها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی در اعداد ویکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند وحاصل ضرب را حصه هر طائفه از من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات ونه بنات وشش جدات چون یکرا که سهم زوجات است در پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید وهمچنین چهار سهام بنات ستة را که از مسئله من یرد علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست وهشت حصه بنات تسعه حاصل شود ویکرا که سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات ستة دانند بدانکه رساله منظوم را همین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خودش نظم کردم

وازینجا تتمۂ وشرح تکمیل باقی می پردازم سه سهم هر فرقه که شد زینهار منکسر بر رؤس ای دانا مسئله میشود درست و صحیح
با صول و قواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله ردیه با صول و قواعد
تصحیحیه درست و صحیح میشود چنانچه در مسئلۂ مذکورة الصدر میان پنج سهم و رؤس زوجات اربعه تباین است و همچنین در بست
و هشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات سته لکن در رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف است
چون نصف احد هما در کل آخر ضرب کنند دوازده میشوند و در دوازده و در رؤس بنات توافق بالثلث است چون ثلث
احدهما را در کل دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئلۂ فریقین است ضرب کنند حاصل ضرب یکهزار و چهار صد
و چهل میشود که از ان تصحیح مسئلۂ فریقین است پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد چهل و پنج
بهر یکی از زوجات میرسد و بضرب بست و هشت که نصیب بنات است در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید بهر یکی
از بنات یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود بهر یکی از جدات چهل و دو
میراث میرسد بیان مقاسمة الجد سه نزد صدیق اخوة و اخوات خواه اعیانی اند یا علات جمله محجوب میشوند بجد
این سخن بوحنیفه رست سند صاحبینش بقول زید روند که بجد وارث این جماعه شوند میرسد هر چه انفع است بجد
از ثلث و ز مقاسمه بکید یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا
علاتی همه اینها با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی بن کعب
و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله سند کرده بران فتوی داده است و صاحبین امام ابی حنیفه
که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید بن ثابت رض رفته اند که جماعه اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند
و جد حاجب اینها نیست و همین است مذهب مختار مالکیه و شافعیه و فرقۂ شیعه است لکن شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک شده اند بخلاف
دیگران که جد حاجب اینها شمرده اند نیز نزد امامیه شرکت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک اینها نمیدانند
که نزد شان جد فاسد از ذوی الارحام است پس بر قول زید بن ثابت رض جد را هر چه از دو امر که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع و
افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زائد بوی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زائد از مقاسمه باشد ثلث کل
بدهند سه چیست و انی مقاسمه ایجان وقت تقسیم در جد و اخوان جد بجای برادر بنهی نصف حظش نصیب اخت جنسی
بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی باهم قسمت کردن باشد و باصطلاح صاحبین و اتباع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات
اعیانیه یا علاتیه بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان
اخوة و اخوات بشمول جد آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسیده نصف آن بخواهر میت اگر باشد بدهی که جد
بجای یک برادر است سه ابن علات با بنو الاعیان داخل اند در مقاسمه میدان بهر اضرار جد خیل شوند لیک حصه اش
از میان برند جمله با قیمت حظ اعیانی هان اگر خواهر میت تا ثانی بعد اخذ نصیب خود با جد ابن علات

را سهم کند * چون جد و اخت یعنی ذو اختین * لیک علاتی اند این اثنین * گر بجای دو اخت یک اخت ست * کی ز ظلمی
طرف تو اندیست * از آنجا که بنو العلات با اخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند با هر چند وارث
نمیشوند لیکن حاجب مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد از آن که حصه جد جدا کرده شود اینها خائب خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون میشوند
و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند جمله آن حصه بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار رؤس از سه باید شمرد یکی از آن بجد و دو اخ اعیانی را باید داد
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساوی ست و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار رؤس از پنج بود دو از آن بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود و اینجا
مقاسمه برای جد بهتر ست از ثلث مال و این همه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر ست لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود که نصف
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت اعیانیه و دو اخت
علاتیه مقاسمه در اینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادر گرفته مسئله از پنج باعتبار رؤس کنند
توضیح از بیست بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد رؤس اختین علاتیه ست جد را هشت و اخت
اعیانیه را ده و باقی دو بهر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه بهره
نبرد زیرا که درین صورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار رؤس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب خاسر خارج خواهد شد و سه مختلط گر با این جماعه شود * صاحب حصه گر پس جد
بعد فرض سهم میگیرد * انفع سه امور را بی کد * زان سه باشد مقاسمه یک چیز * مثل زوج و جد و برادر نیز * ثلث
ما بقی دوم باشد * بهر دو اخوین و اخت جد و جده * ثالث آن سدس جمله مال * بنت و اخوین جد و جده مثال *
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم انفع
امر میگیرد یکی از آن سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت مسئله از دو
و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل ست از سدس تمام مال و از ثلث ما بقی دوم از آن سه امر
ثلث بقیه ترکه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده است از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی میماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود همان تصحیح مسئله است جده را سه از آن بدهند و در پانزده باقی
ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد افضل از مقاسمه و سدس جمیع مال است چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو است ده از آن جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی است که پنج جزو از هجده اکثر است از ده جزو از چهل و دو و بر تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
از آن بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر است از پنج جزو از هجده و سوم از آن سه اگر سدس از جمیع مال بهتر و کم است
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش است سدس آن که یکی
باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث باقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست سه باقی را ثلث صحیح چه نیست * پس ببین اصل مسئله از چیست *
ضرب کن مخرج ثلث در اصل * تا که اصل شود ثلث را فصل * آئین بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
ترکه میت بعد اعطای نصیب ذوی السهم دیگر سوای اخوة و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و باقی را ثلث صحیح نیست پس
اصل مسئله را ببین که از چیست مخرج ثلث که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اصل
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت سه چون گذارد زنی جد و مادر * اخت عینی و دختر و شوهر * پس سدس
بهتر است در حق جد * هیچ جز حجب اخت را نرسد * مسئله اصل از دوازده دان * لیکن از عول سیزده گردان * این
مثالی است که در وی سدس کل مال برای جد انفع است از مقاسمه و از ثلث باقی بعد نصیب ذوی الفرض دیگر هر چند مثالش
سبق [illegible]ست لکن جد را در این مثال درینجا برای آنست که اخت عیانیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عائله نیز میباشند و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی میرد و جد و ام و اخت
اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و اخت اعیانیه را جز حجب چیزی
نمیرسد و اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بطریق اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب اجتماع
نصف و ربع و سدس دوازده است لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است و ربع آن که سه بود
سهم زوج است و سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک و حق مادر سدس است که دو باشد درینصورت یکی
افزوده سیزده نمایند و اخت را که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهة اکثر از نیست و وجه خیریتش از ثلث باقی ظاهر است که این ثلث از سهم مقاسمه هم
کمتر است * نزد زید ابن ثابت از اخوات * خواه عیانی اند یا علات * هیچیک نیست از ذوات الفرض * با جد الا در اکدریه *
زوج و ام جد و اخت اعیانی * صورت اکدریه را دانی * در حق جد مقاسمه بهتر * که بر و ضعف حصه خواهر *
مسئله از شش و نه عائل * صحت از بست و هفت کن حاصل * که دو اخت اند جای یک اینجا * یا بجائش برادری تنها
نیست ره عول و اکدریه را * سدس کل برای جد ولی * یعنی نزد زید ابن ثابت هیچیکی از اخوات اعیانیه یا علاتیه با جد

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده مراد
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفرض
بالکلیه محروم از میراث نمیشد در عداد ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه اینست که این صورت
بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و بنه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث ما بقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست
که ضعف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک است و حصهٔ خواهر سه
هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر روس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس او را در سه ضرب
کنند بست و هفت میشود نه از ان حق شوهر است و شش نصیب ام و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون نزامیان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس نیز پدر خورد
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
از دیاد نپذیرد و در مسئلهٔ متقدمه بنت از ذات الفرض شدن اخت مانع بود بنا علیه اخت از [illegible] بهره
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگرچه دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث ما بقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد در ین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درین صور نصف حق زوج و ثلث حق مادر بفرضیت و باقی
حق او و رد اخوات بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است در احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد **بیان مناسخه** سه مرد آن که غنا تمتع داشت و ورثه مستحق مال گذشت
وارثی قبل قسمت متروک نیز راه عدم نمود سلوک سهم او حظ دیگران گردید نوبت قسمتش و لی نرسید که از ینها یکی هم در
گذشت آن کسانرا که وارث خود داشت همچنین چند بطن بگیر که به تقسیم مال شد تاخیر نام این انتقال ای جانان
در شریعت مناسخه میدان مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است در اصطلاح این علم عبارت است از انتقال حصص بعض
ورثه قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثه مستحقین
مال خود گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

حظ دیگر وارثان خود ش گرد ید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی [illegible]
را وارث خود داشته بگذاشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بمرد نام این انتقال
شریعت مناسخه است ۵ وارث میت دوم بحال نیست گر غیر وارث اول هست بریک تیره قسمت هم گر زیک
جنس وارث اند هم پس دوم میت است کالمحجوب بل کالمعدوم یکین شود محسوب میگوید که هرگاه صورت مناسخه
متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم از اجناس
واخراج میت ثانی تغییری و تبدیلی واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس هم شده پس میت دوم مثل محجوب است بل کالمعدوم یکین محسوب شود گویا هیچ
در میان نبود چنانچه شخصی دو چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحده گذاشت پس یکی از پسران یا دختران کوره مرد و وارثی غیر
ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ۶ وارثان
غیر یکدیگر یا تغیر بقسمت است اگر ابتدا از میت اول ساز تصحیح بقصور و خلل ده بهر وارثی از آن تصحیح سهم او هرچه
کرده تنقیح پس تصحیح میت دیگر کوشد و آنکه بحصه اش نگر صحت مسئله با فی الیده که بنوعی مماثلت دارد ضرب و قسمت
در آن نیز در کار مسئله را بحال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول اند
یا با وجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول باید کرد و تصحیح
مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منتج شده بهر یکی باید داد و بعد از آن تصحیح میت دیگر
کوشید و بحصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و ما فی الیده نسبت نظر باید کرد که آنرا با تصحیح مسئله فرائض کدام
نسبت است اگر تصحیح مسئله اش با ما فی الیده بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی است یا تماثل حکمی که تداخل باشد
بصورتیکه ما فی الیده اکثر از تصحیح بود و درینصورت ضرب و قسمت کار ندارد مسئله مصححه را بحال خود گذارند و ما فی الید را
بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر از زنی
و یک دو سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از ینها مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیه گذاشت درینصورت
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود دو به پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی با وجود ثلثین از سه است و ثلث
هر دو اخت اعیانیه را و باقی یک ثلث با اخ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال تغایر ورثه [illegible]
بصورت مناسخه در آخر این فصل بشرح خواهد شد ۷ نیست ما فی الیده اش چون با تصحیح استقامت پذیر بالتصحیح [illegible]
توافق هست و وفق تصحیح دوم آرید است بر آن نزا با و لبن تصحیح تا شود مسئله درست صحیح یعنی و اگر ما [illegible]
و دیگر با تصحیح مسئله ثانی میت مراحصه با الیه استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و ما فی الیده نوعی از انواع توافق [illegible]
باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست و صحیح شود و لیس الحال ما فی [illegible]
میت دیگر که ازین ضرب تصحیح نصیب شده بر تصحیح دیگر با اتفاق تمام صحیح منقسم خواهد شد و مراد از توافق حکمی [illegible]

ست که مافی الید اقل از تصحیح باشد سه دیر تباین بود پس ای دانا زان تصحیح اول اخر را مخرج هر دو مسئله شمار حاصل
ضرب هر دو جا ای یار یعنی واگر میان تصحیح مسئله میت ثانی و مافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب
کن و حاصل ضرب در هر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت مذکوره
شمار کن سه پس تصحیح سوم پرداز و تصحیح سوم را مقام دوم ساز جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی و اول
آن ضوابط که گفته ام سابق وکن مراعات آن درین لاحق و همین نهج رابع وخامس تا ثانی مبلغ ست چون سابق در
قاعده واجب الرعایت دان و هکذا تا بلانهایت دان یعنی چون از تصحیح مسئله میت دوم فارغ شدی پس تصحیح
مسئله میت سوم مشغول شو و این میت سوم را بجای میت دوم بگردان و هر چه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئله
میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیر بعد ازان با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله ثانیه
اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز بکن یعنی اولا مسئله میت ثالث
تصحیح کن و ببین که میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور
ضرب کن و حاصل ضرب را بهر دو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و بصورت تماثل میان
تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و بهمین نهج که طریقه تصحیح مسئله میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم
پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم که آنهم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئله میت چهارم
باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئله میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئله میت
ششم باشد و همچنین قیاس بکن و برای تصحیح مسئله هر یکی ازین اموات قاعده تصحیح مذکوره از ملاحظه نسبت و ضرب
همین واجب الرعایت و بهمین طریقه تصحیح تا بلانهایت باید دانست بدانکه لفظ دوم و سوم بتخفیف واو و تشدید آن
هر دو در اشعار اساتذه آمده است چون زنی فوت شد که مالی داشت و ورثه زوج و بنت و ام بگذاشت و زان
میان زوج قبل قسمت مرد و ابا ام زوجه حظ ارثش برد و بعد ازان بنت مرد و وارث آن بنت و ابنین و
جده اش را دان پس ام هم پیام مرگ رسید و زوج و اخوین وارثش گردید آین مثالیست جامع
طرق تصحیح بهر سه صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیده و المسئله من ۱۲ ثم ترد الی ۴ و تضرب فی ۴ فتصح من ۱۶ ثم تضرب فی ۲ فتصح من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فتصح من ۱۲۸

زوج واحد	بنت حامده	ام محموده
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۳	۹	۲
۸	۱۸	۶
۳۲	۷۲	۲۴

واصف المسئلہ من ٤	مافی الیدہ ٣ ثم ٨ ثم ٣٢	بینہما تماثل
اب موصوف	ام منعوتہ	زوجہ مشکورہ
	ثلث مابقی	ربع
٢ / ٤ / ١٦	١ / ٢ / ٨	١ / ٢ / ٨

حامدہ المسئلہ من ٦		مافی الیدہ ٩ ثم ١٨ ثم ٧٢	بینہما توافق بالثلث
ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفہ	جدہ ام الام محمودہ
			سدس
٢ / ٦ / ٢٤	٢ / ٦ / ٢٤	١ / ٣ / ١٢	١ / ٣ / ١٢

محمودۃ المسئلہ من ٢ تضرب فی ٢ تصح من ٤	مافی الیدہ ٩ ثم ٣٦	بینہما تباین
زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
٢ / ١٨	١ / ٩	١ / ٩

١٢٨

الاحیاء

موصوف	منعوتہ	مشکورہ	شاکر	ناعت	وصیفہ	احمد	شکور	صبور
١٦	٨	٨	٢٤	٢٤	١٢	١٨	٩	٩

بدانکہ درینصورت اصل مسئلہ حمیدہ بوجہ اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازدہ ہست چون سہ بزوج و شش بہ بنت
و دو بام دادہ شود یک باقی می ماند پس مسئلہ رد یہ ہست اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ کہ چہار باشد مسئلہ
کنند و یکی ازان بزوج دہند باقی سہ بر سہام ثلثہ بنت و سہم واحدہ ام کہ ہمگی چہار باشد مستقیم نیست و میان این ہر دو تباین
ہست چہار را کہ مسئلہ زوج بود درین چہار کہ بمنزلہ روس ہست ضرب نمایند و از شانزدہ حاصل ضرب تصحیح مسئلہ کنند
چہار ازان بزوج و نہ بہ بنت و سہ بام خواہد رسید و اصل مسئلہ زوج متوفی کہ محتوی شال حالت تماثل میان تصحیح و مافی الید
بوجود ربع از چہار باشد و مافی الید ش نیز چہار و این ہر دو متماثلین با ہم مستقیم القسمت اند زوجہ اش را یک و مادرش را نیز یک کہ
ثلث مابقی ہست و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد و اصل مسئلہ بنت متوفاۃ کہ مشتمل بر شال نسبت توافق در تصحیح و
مافی الید ہست بوجود سدس از شش باشد و مافی الید آن نہ و میان ہر دو توافق بالثلث ہست پس وفق ثلث
شش ہم قائم مقام روس ہست در مبلغ یعنی تصحیح اول کہ شانزدہ باشد و در حکم اصل مسئلہ ہست ضرب کنند
حاصل قسمت کہ سی و دو باشد مخرج ہر دو مسئلہ بود و درینصورت مافی الید این بنت ہجدہ گردد و سہ ازان ہجدہ

دوازده به دو ابن وسه به بنت وی خواهد رسید واصل مسئلهٔ متوفاة که متضمن مثال تباین مابین تصحیح ومافی الید است
بود ونصفش از دو باشد وتصحیحش از چهار که با نه مافی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی ودو بود ضرب نمایند
یکصد وبست وهشت حاصل شود که همان مخرج مسائل وازان تصحیح بطون اربعه است پس مافی الیدش سی وشش
میرسد بجده سهام زوج است وبجده سهام اخوین که بهر یکی نه میرسد **طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت**
اول وآخر در مناسخه از مبلغ بهر او را که حصهٔ هریک بشنو از من طریقهٔ اینکه اگر تصحیح اولی وثانی
است بنوعی که میدانی حصهٔ وارثان اول را زن تصحیح دوم انجا حصهٔ وارثان آن دیگر زان بجا مافی الید
همان جمع بگیر اگر خواهی که سهام ورثه هریک اموات از مبلغ تصحیح برآری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول ودیگر بنوعی
معلوم یعنی تباین است سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصهٔ هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آن وارث دانند وطریقهٔ استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه وبطن اخیر بوده است که حصهٔ این وارثان را که از تصحیح مسئلهٔ مورث بایشان رسیده
در جمیع مافی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود و اگر هر دو باهم
موافق اند اگرچه مضروب هست سهم بگیر وفق تصحیح ووفق مافی الید بهر ضرب سهام بباید یعنی اگر هر یک
از تصحیح اول واخیر باهم متوافق است پس درینصورت هم اگرچه برای دریافت سهام هریک از ورثهٔ میت اول ودیگر
مضروب سهام هریک است لکن برای ضرب سهام ورثهٔ اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر است وبرای ضرب سهام
ورثهٔ اخیر مضروب فیه وفق مافی الید بباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثهٔ اول را در وفق تصحیح وسهام
ورثهٔ اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند **بیان ذوی الارحام**
هست توریث ذو رحم منقول از کبار صحابه مقبول هست مختار ابوحنیفه همین همبرانند صاحبین گزین
لیک نیست زید بن ثابت تمقام نیست قائل بارث ذوالارحام هست مختار مالک این مذهب رفت هم شافعی
بدین مشرب بدانکه ذو رحم بفتح را وکسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت است ودر شرع هر قریبیکه
سوای ارباب فرائض وعصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس توریث ذو رحم از کبار صحابه واکثر آنها مثل عمر فاروق
وعلی مرتضی وابن مسعود وابی عبیده جراح ومعاذ بن جبل وابی الدرداء وغیرهم رضی الله عنهم منقول شده ودر
روایتی از ابن عباس هم آمده وعلقمه وابراهیم وشریح وحسن وابن سیرین وعطاء ومجاهد از تابعین هم بدان رفته
وهمین حکم مختار امام ابوحنیفه است وبر همین ائمهٔ صاحبین برگزیده که ابی یوسف ومحمد اند وفقهٔ نیز بهمین طرف رفته
وعلمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند وبا بعض عصبات مصطلحهٔ اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمرهٔ صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست وروایتی شاذه از ابن عباس

عباس رضی الله عنه نیز همچنین است و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین است
و امام شافعی نیز این مذهب رفته و مقاسم بفتح قاف و ضم آن بمعنی سردار و سید قوم است * هر قریبی که میت آنرا نه صاحب سهم
عصبه نیز نیست ای ذوی فرض هم * هست در شرع ذو رحم نامش * منقسم دان بچار اقسامش * یعنی آن صاحب قرابت
که ذوی سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم است و آن منقسم بچار صنف است * صنف اول بچار
اموات * آنکه شد منتهی بدخل بنات * اولاد اولاد دختران بشمر * بعد از آن نسل دختران پسر * صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتهی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند و واسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد اینها اولاد دختران
پسر میت است اگرچه فروتر باشند * صنف ثانی که هست موتی را * انتما جانبش علی آنجا * نبود غیر دخل ام بالذات
اعنی اجداد فاسد و جدات * صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی در آن انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد از آن اجداد فاسد اند و جدات فاسده
که میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود * صنف ثالث که انتمای آن * سوی ابوین میت است عیان
نسل اخت و بنات اخ دانی * نیز ابنای اخ لام خوانی * صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس است که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه است و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی است و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند * صنف رابع که منتمی است بهان * سوی جدین و جدتین ایشان * عمه و خال و خاله اموات * عم لام نیز ازین
شنوده صفات * صنف رابع از اصناف اربعه که بهان منتسب است بطرف هر دو جد میت که اب الاب و اب الام
باشد و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت است که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت است
منتسب بجده پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت است منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت است که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت است منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت است منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت است یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت است و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
اینست اصناف اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عموه و خالات جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم از آن گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن * از ابو یوسف همچنین مرویست * که همین مع حنیفه مرضی است * وز محمد روایت است درین * که بقول

امام اعظم در دین * صنف ثانی است اقرب الاصناف * بعد از آن اول از روی انصاف * باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول است بعد از آن دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت است بعد از آن
اصل او است بعد از وی جزو اب بعد از آن جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به است در این مقام و همین
ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه است لکن فرق آنست که نزد ایشان صنف ثانی و صنف ثالث در
یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابوسلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی است و صنف اول
بعد از صنف ثانی است بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی است چنانکه در درجه او
یعنی ام الام ذات الفریضه است و زنیکه محاذی ابن البنت است ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد ابو الام
در قصاص میت اگر میت در قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود و هست مختار صاحبین امام *
که از میان صنوف ذو الارحام * صنف ثالث مقدم است ای زاد * بر اب الام ز زمره اجداد * یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله آنست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر اب الام از زمره اجداد مقدم است و زاد بفتح زا و تخفیف دال
مهملتین بمعنی سخی و بهادر آمده **بیان صنف اول ذوی الارحام** ۔ هر که اقرب بمیت از اینها است *
بهر میراث اقدم و اولی است * پس بنات بنات دان اولی * از بنات بنات ابن اینجا * در مساوی بر تبه اند بهم *
ز آنمیان نسل وارث است اقدم * پس از اینجاست بنت بنت پسر * اقدم از ابن دختر دختر * بعد از آنکه از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول احوال توریث صنف اول بیان
میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب تر بمیت باشد میراث را بهمان اقدم و اولی است
بنا برین قاعده بنت البنت که مدلی شو بمیت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
است اگرچه واسطه اش قوی است باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشند که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث است پس بهمین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه است اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هرچند خود ش قوی است لکن از پسر
ذات الرحم است و نزد امامیه مذهب مختار درین صورت اولاد پسر را اگرچه انثی باشند مضاعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد پسر و
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و چه پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند ۔ گر مساوی نیست تقریب

بیان صنف اول از ذوی الارحام

هر یک * نیست از نسل وارثی هیچ یک * یا بود نسل وارثی هر یک * پس ابو یوسف و حسن بیشک * قسمت مال بر
سر ابدان * در فروعات کرده اند بیان * هر زنی راست نصف حصه مرد * باصولش نظر نباید کرد * بل خلاف وجهی
شان یکسان * هست در مردی وزنی یکسان * یعنی اگر هر یکی از ینها مساوی الدرجه هست و هیچ یک از ینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت وابن بنت البنت یا هر یکی از ینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خودش و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
هست قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت وابن بنت البنت که مال بینها للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت اب البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقه اولی و واسطه وینا
اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجاست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
وابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث وابن را دو ثلث ست و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد سه و نزد محمد در اتفاق اصول * رای ابو یوسف و حسن منقول * ور خلاف ست صفات اصول * قسمتش بر اصول
منقول * حصه اصل را بفرع دهند * بخلاف فروع دل ننهند * چون از بیان مقوله ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت و
انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول ست و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف ست از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرعش بدهند
و باختلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند سه پسری گر بود ز یک دختر * دختری هم بود ز دخت دگر *
هست بالاتفاق قسمت مال * بهر زن نیمه نصیب رجال * این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درینصورت یکی ست که اگر میتی را یک ابن البنت ست و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با بن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمنا صفه
بره و بنت انقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت را دختر * وانکه گر ابن بنت بنت گر *
نزد آن هر دو طور قسمت آن * در فروع ست بر سر ابدان * بطریق محمد این قسمت * در اصول ست اندرینصورت
بطن ثانی محل قسمت دان * حق هر اصل ده بفرع همان * این مثالیست که دران حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

مختلف است که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت است نزد یک ابو یوسف و حسن رحمهما الله طریقه قسمت
آن در فرع برابر است اثلاثاً دو ثلث با ابن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت است و بطریق محمد رحمه الله قسمت
این که در تصحیح است در اصول است یعنی بطن ثانی را محل قسمت قرار دهند که اول محل اختلاف بذکورة و انوثة همان است پس
مال را اثلاثاً قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با ابن بنت البنت حصه مادرش باید
و نزد امامیه نظر باصول هر دو انصافاً بهر یک تقسیم نمایند و در بطون کثیر مختلف‌اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت
مال اولاً باید بر خلافیکه اولاً ازاید پس هر دو فرقه کن از ذکور و نساء جمع کن خط هر فریق جدا پس اولاد هر دو طائفه
ببین که کجا است اختلاف در بین و قسمت خط زمره اسلاف کن بر اعلی الخلاف این اختلاف باز انجا
زنان و مردم مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین تا نهایت اعمال طور تفریق است و قسمت مال و آنچه اگر
از ذوی الارحام تا جدات و اجداد آنها که بنات و ابناء متساویة الدرجات نیست باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة
الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا بر خلافی باید که اولاً پیدا شده یعنی در بطنی که اول اختلاف بصفت
ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولاً قسمت نمائی پس همان بطن را دو فرقه بکن یکی فرقه ذکور و دیگر فرقه نساء
و سهام هر فریق را از این هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد از ان با اولاد هر دو طائفه مذکوره ببین که اختلاف
بذکورت و انوثت در بینها کجا است هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد
اینها یافته شود خط اسلاف ای حصه هر فرقه از ذکور و اناث بر اختلاف و اولاد اینها قسمت کن و باز بعد
قسمت این جماعه زنان و مردان را علی الخلاف را مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه تا
باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد بالجمله تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقه فرقه فرقه کرده
و قسمت مال بر آنها نمودن است و مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ۵ او تصحیح از ۶۴

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۳	۴	۶	۴	۶	۳	۹	۴	۸	۱۴

بنزد ش محل قسمت در ان بطن علی الخلاف یک در ان صفت اصل معتبر باشد و از فروع ست اعتبار عدد پس بشود منقسم بهفت سهام و انچنین میرسد بذوی الارحام که بود چار سهم ابن از ان و باقی حصه دو بنت بان و حصه هر یک بفرع او برسد حصت زینب و هشت ان بیکد حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان شرح کرده بیان میکنند و میگویند که دیگر نیست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فروع هر یکی چند شخص اند شالش بدینصورت ست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

میت بکر

بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت
ابنی	بنت	بنتی
نزد محمد ۹	۹	۱۶
نزد ابی یوسف سهم	۱	۲
نزد امامیه ۲	۲	۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اثاثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت دیگر مستحق اثاثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی الخلاف محل قسمت باید داشت لکن چون در ان بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی الخلاف درینجا بطن ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش و ابن را دیگر و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یک دختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن بطن دوم ست و باقی سه از ان حصه هر دو بنت بطن دوم و از ان نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد پس حصه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصه هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن چهارم تقسیم انصافا ست و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله را که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت بنت البنت هر دو پسر را انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت شود که از ان

تصحیح مسئله است واگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب سه دختران و پسر واقع میشود و مدد رؤس بنات
و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بیست و هشت میشود و چند نصیب هر یکی در تصحیح مسئله
از سه است و تصحیح از شش و دو و بر هر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد دو حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک به هر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت
چار از آن سید به هر دو پسر و ما بقی سه نصیب سه دختر یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله
در این مسئله مال متروک را بر ابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از آن به هر دو
پسران بنت ابن البنت رسد و ما بقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از آن یک سهم رسد و چون در توریث جمع دانشمند
از قرابت جهات میگیرند و نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دارن بالذات است و محمد موصوف
در اصول اعتبار آن معروف و این تتمه مباحث صنف اول است میگوید که چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند
که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده است یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
در ابدان و رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتداءً تقسیم میکند و همین است
روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماوراءالنهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله ذو جهتین و
صاحب جهت واحده در توریث یکسان حال باشد و این روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول است و فروع نیز الکول
بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرعش میرسد
اگر فرع ذات الجهتین است حصه دو اصل خود خواهد یافت و نه حصه یک اصل خود و اگر دو دختر بنت بنت بود که همان ابن بنت
است ولد او نیز از بنت دختر ثالث و پسر است مال را وارث است به سه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف دو حصه مال دو ثلث
حق هر دو دختران و یک ثالث حصه پسر رسد و بطریق محمدی که گذشت و ساخته تصحیح آن بیست و هشت و بیست و دو
زان بدختران باهمی و شش از آن حصه پسر میرسد لیکن قول محمد است قوی است حیث ذوی رحم بر آن فتوی است آن مثال اعتبار جهات
قرابت که اگر کسی میرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر است پس هر ا
این هر دو دختر همیشه دو جهت یکی جهت پدری دیگر جهت مادری نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال است بدین صورت
نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳

خالد

بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت
ابن ۹	۹	بنتین ۲۲
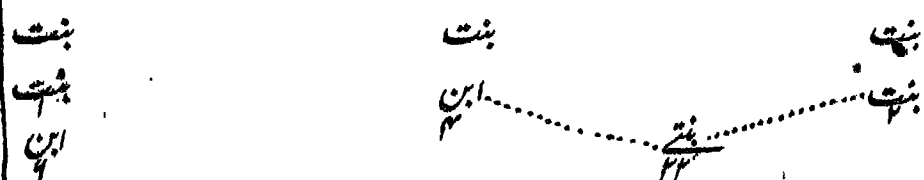
درینصورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک ازان بمنزله یک ابن باشند مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را از ابن و
بنتین یک یک سهم رسد و همچنین است نزد فقهای اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس که بیست را بر سه سهم قسمت
کرده یک یک سهم هر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش گذشت یعنی
موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله درینصورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی الخلاف است
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن است بمنزله دو ابن که اعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول است و دو بنت اند یکی ازان
بمنزله دو بنت است که هفت سهم شد پس مسئله از هفت باشد پسر را ازان چهار سهم و بنت متعدده الفرع را دو سهم و بنت
دیگر را یک سهم برسد و ذکور و اناث را طوائف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دخترانش رسانند و سهام ثلثه هر دو
بنات را بر فروع آنها که یک ابن و دو بنت است للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بارؤس بعد مباینت
داشت چهار را در اصل مسئله که هفت است ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست و هشت است قسمت صحیح تقسیم نمایند بست و دو
ازان بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که هر یکی یازده رسد و شش ازان حصه پسر بدهند لکن قول محمد رحمه الله
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابی حنیفه رحمه الله است و در مسائل ذوی الارحام بر همین
قول فتوی است مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه یسر و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردن است اولی + و در تساوی بمرتبت
زینها آنکه مدلی بوارث است اولی + و در تساوی منازل آنهاست متفق و صفت من هم بدلی است + و در قرابت
هم اتحاد بوده منقسم بر رؤس شان بیکره یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی باشد از جهت
پدر بود یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب ام الام اولی از ابا ام الام و ابا ام الاب و همچنین
اب ام الاب اولی از ابا ام ام الاب و از اب ام اب الاب است و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی در مرتبه
قرب ازین جماعه که متساوی القرابت اند هر که منتسب و متوسل بوارث است اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خصاف
و علی بن عیسی البصری چنانکه اب ام الام اولی است از اب اب الام که مدلی به آنجا ام الام است که جده صحیحه است و اینجا اب الام
است که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی البستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همین است مذهب امامیه اگر منازل قرب و بعد ادلا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی است
و وصف ذکورة و انوثیة کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد است یعنی بصورت تساوی در مرتبه قرب و
ادلا بوارث و غیر وارث اوصاف مدلی به هر یکی متحد است که هر یکی بوصف ذکورة متصف است یا بوصف انوثیة و جهت
قرابت هم اتحاد است که هر کدام از جانب اب میت است یا هر واحد از طرف ام میت است چنانچه اب ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت از ان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار از ان بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار از ان بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام
بام الام رسیده دو بپدر و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه از حصه ام شش باب ام الام
و سه بام ام الام برسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری میرسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر میرسد و جا للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثلث که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویة تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری هشت و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو با هم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده از یکصد و هشت حاصل
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب دهند و بهر یکی از امیه
نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریق دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکرش تطویل لاطائل
دانستیم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که آنها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی ست و بصورت اول جهت قرابت یا متحد ست یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث با بویه
یک ثلث با میه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق ست ابدان فروع قسمت یابد و اگر
صفت مختلف بود بر علی الخلاف تقسیم کنند **بیان صنف ثالث** صنف ثالث چو اول و ثانی ست و غیر اقرب از ان
هم اولی نیست ✽ گر تساوی بقرب شد باهم ✽ نسل اهل عصوبت ست اقدم ✽ این توضیح حال صنف ثالث ست که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانیست که غیر اقرب از انها اولی نیست
بل اقرب اولی ست و اگر در قرب با یکدیگر تساوی ست پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم ست نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر ست لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد از ان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول جز ذو رحمی
ولد العصبه در درجه ذو رحمی ولد ذو رحمی ممکن نیست زانکه ذو رحمی که در بطن ثانی ست بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت
و اولادش غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه که در بطن ثانی نیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و درین صنف ثالث وجود ذو رحمی ولد صاحب فرض با ذو رحمی ولد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه
باشند متصور نمیشود زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل ولد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و مابعدش خواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن ست مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ ✽ گر یکی بنت اخت ست و دیگر
بنت ابن برادر ست ✽ گر ✽ خواه عیانی این اخ و اخت اند ✽ خواه علاتی اند ای لبند ✽ خواه علاتی ست و احد از ان ✽ و ان دیگر
هست از بنی الاعیان ✽ پس همه مال را بود اینجا ✽ مستحق بنت ابن اخ تنها ✽ و در لام هست هر یکی تنها ✽ مراد و سوا عفا انتهی ✽

که ابو یوسف وحید زمان * قائل قسمت است برابدان * و بست نزد محمد بن حسن * حصه مرد مثل حصه زن * که بود نزد شان اعتبار
اصول * واختلاف فروع نامقبول * این شد ال تقدیم ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام است صورت مسئله اینست
که شخصی دو یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت و این هر دو اخ واخت که ابن و بنت موجوده از نسل شان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتیست و دیگری از بنو الاعیان است در همه صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه است و نزد مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان ترجیح اولاد اخوة و اخوات
اعیانیه و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف ذی رحم انثی که بنت
ابن الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میفرماید که در میراث اینجا
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص خلاف قیاس بود و لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف و عکس فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بقرابت ام است و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینها باوجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست * مگر تساویست در عصوبت باهم * یا بنفی عصوبت
است باهم * یا یکی نسل اهل فرض مگر نسل اهل عصوبت است و گر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا * نیست جز قوت قرابت * و نزد محمد روایت
قسمت * بر اخ و اخت شد بدین صورت * که جهات از اصول میگیرد * و ضم کند با و از فروع عدد * پس حق هر فریق از اینان
منقسم بر فروع آن میان * یعنی اگر در عصوبت باهم تساویست که هر یکی ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگر از اولاد عصبه است مانند بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی در همه صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست لیکن و مثل ولد بنو الاعیان را بر ولد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت اخ و اخت که اصول
این ذوی الارحام اند بدین صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با و ضم کند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه و عکس اند اصل را دو یا سه و عکس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول برسد
حق آن فرقه بر فروعش منقسم باشد و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال با آنها رسد و اگر همه از
نسل زائد از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال با آنها رسد و بهر صورت میان شان علی التسویه بر مرد و زن انقسام یابد و
باقی مال در هر صورت باولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و در خصوص کلیه بمذهب امامیه همین است که مال

براصول تقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ماسوای آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند سه از سه اخ گر سه بنت هست مگر به جهت هر برادر بست گر به همچنین از سه اخت سه دختر به هم سه ابن سه خواهر گر به پیش ابو یوسف اندرین حالت به هر فروع از چار شد قسمت به هست اقدم فروع اعیانی به فروع علات بعد آن دانی پس بعد ازینها فروع اخیافیست به لیک ماقبل بعد را نافیست به این مثالی ست جامع کلالات ثلثه که اخوه و اخوات اعیانیه و علاتیه واخیافیه باشند و بعض ازان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذاشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

مسئله
خالد

هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینجا مال متروک بملاحظۀ رؤس ربعۀ ابن و بنتین بر فروع ارباعا منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم ست یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه وارث الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان فروع اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیه است و معنی این مصرع لیک ماقبل بعد را نافیست اینست که فرقه متقدمه فرقه متاخره را نفی میکند از استحقاق یعنی باوجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس فروع اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافیست و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع و حاجبست و از محمد تقسیمش مرویست که ثلث حق فروع اخیافیست به باقیش حق فروع اعیانی به هست قسمت این نمط دانی به ثلث اولین حصه شود به متساوی بهر یکی برود به کرده قسمت بقیه را شش شش به سه ازان سهم بنت اخ هر یک دو ازان حق ابن اخت بدان به حصۀ بنت اخت واحد ازان پس محمد بنا بقول صریح به مسئله را زنه کند تصحیح به هر چه بالا اندک شد مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه و ثلثین بقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط باید دانست که ثلث اولین که حصۀ اولاد اخیافیه است منقسم شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر شش حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو ازان حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصۀ بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنابر قول صریح خود که قائل تقسیم مال

برا خوة و اخوات باعتبار عدد و فروع و جهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست ثلث آن
یک باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست ثلثین که دو بود یکی از ان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت
ست که رؤس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست میان این هر سه رؤس و رؤس بنی الاخیاف مماثلت ست پس عدد رؤس را در اصل مسئله
ضرب کنند تا نه حاصل شود و ازان مسئله تصحیح یابد و تترداما سبه نیز در صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و
آن ثلث علی السویه بر اخ و اختین منقسم شده با ولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و ازان بنت الاخ حق پدرش و
یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به هر سه بنی الاخیاف
برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد و رسه ابن سه اخ سه بنت گذشت و هر اخی مختلف جهت
میداشت آنکه نسل برادر عینی ست و وارث مال غیر او کس نیست که جز او نسل فروی العصوبة نیست و حکم این مسئله نزد هر دو یکیست
یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولادش هستند
جهت مختلف میداشت یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست
وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل فروی العصوبة نیست
و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و هیچ دران اختلاف نیست و صورت مسئله اینست

میت

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقهٔ اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد
بیان صنف رابع حکم در صنف رابع ست چنین و منفرد واحدی چو هست ازین مستحق تمام مال شود که جز او
وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقاً باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها
ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم و مانع
وی شود بالاتفاق بین الفریقین سه چند شخص اند مجتمع گر زان و متحد چیز قرابت شان و اندر صورت اقدم ست اقوی و پدر دان
زیاد ربع لی و زینهمه اقدم ست اعیانی و اتفاق همه برین ثانی و هر زن و مرد کان ربع و اقوی و هست بالجمله اقدم و اولی و یعنی حکم
منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص ازان صنف مجتمعاً باشند و حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل اخوال

بیان صنف رابع

وخالات یا جملہ از جانب باب اند مانند اعمام اخیافیہ و عمات علی الاطلاق درینصورت ہر کہ از آنہا اقوی ست اولی و اقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی از ین ہر دو ست بمعنی صاحبین و امام را اتفاق ست با جملہ زن شد
یا مرد ہر کسیکہ اقوی از ینہا بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمہ اعیانیہ از عمہ علاتیہ و عم و عمہ اخیافیہ اولی ست و عمہ علاتیہ از
عم و عمہ اخیافیہ اولی ست ہمچنین خال و خالہ اعیانیہ از علاتیہ و اخیافیہ اولی و خال و خالہ علاتیہ از اخیافیہ اولی ست و نزد علمای شیعہ
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات ابا یا اخوال و خالات علاتیہ اعیانیہ حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیہ علاتیہ قائم مقام آنہا
شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با اعیانیہ اگر نباشند بعلاتیہ میرسد و گر ذکور و
اناث مجتمع اند و متساوی القرابت ای در بند اصل مشہور پس نگاہ بدارند ضعف انثی نصیب مرد شمارند یعنی اگر ذکور و اناث
مجتمع اند کہ بعضی مرد اند و بعضی زن و ہر یکی از آنہا متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنہا اصل مشہور را نگاہ دارند
و مضاعف حصہ انثی حصہ مرد شمارند و نزد امامیہ در اخیافیہ تقسیم میان مرد و انثی متساوی ست و در اعیانیہ و علاتیہ للذکر
ضعف الانثی پس ہر عم و عمہ اخیافیہ از ثلث مساوی برسد و بہر یک از عم و عمہ اعیانیہ باشند یا علاتیہ للذکر حظ الانثیین حصہ برسد
سے بجو اخیافی اند عمی چند کہ بعمات ہمچنین جمع اند خواہ خال ست و خالہ مطلق ولیک ہر دو از یک جہت فی حق این یا
مثال اجتماع ذکور و اناثیست کہ حیز قرابت ایشان متحد بود بدینطریق کہ مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر کہ با
ہمچنین عمات یعنی خواہران مادری پدر جمع شوند خواہ خال و خالہ اند مطلقاً اعیانیہ باشند یا علاتیہ یا اخیافیہ کہ باہم جمع شوند
لکن خال و خالہ ہر دو از یک جہت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خالہ ہم اعیانیہ باشد و اگر خال علاتی ست خالہ ہم علاتیہ
باشد و اگر خال اخیافی ست خالہ ہم اخیافیہ باشد درین درین ہر دو صورت ترکہ للذکر ضعف الانثی تقسیم خواہد یافت لکن
نزد امامیہ چون بہر دو صورت انتساب بام ست مال بمساواۃ بین الذکر و الانثی منقسم خواہد شد و زن نیمہ مرد نخواہد یافت
سے مختلف حیز قرابت اگر ہست پس ضعف و قوتش منگر بل ثلث دہ نصیب مادریان دو ثلث جانب پدر برسان بحق
ہر فرقہ بر اشخاص میشود منقسم بقسمت خاص تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید کہ اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعہ مختلف ست یعنی بعضی از آن از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقاً و عم لام و بعضی از آن جانب مادر
میت باشند چون اخوال و خالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکہ یک ثلث بحصہ کسانیکہ نسبت
بسوی مادر میت اند بدہی و دو ثلث بحصہ آنانکہ منتسب جانب پدر میت اند برسانی و حق ہر فرقہ از پدری و مادری بر اشخاص آن بقسمت
خاص کہ عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول کہ ضعف و قوت را منگر این نیست کہ در ہر فرقہ ضعف و قوت
را نظر نباید کرد کہ اگر مثلاً عمات اعیانیہ و علاتیہ و اخیافیہ یا اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بعمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید بلکہ درینصورت قوت و ضعف ہر فرقہ برای توریث اشخاص آن فرقہ ملحوظ خواہد بود پس ازین جملہ عمہ اعیانیہ و خال اعیانی وارث
خواہند بود و باقی ساقط خواہند گردید و بمذہب شیعہ عمہ اعیانیہ و اخیافیہ و خال اعیانی و اخیافی وارث اند دو ثلث یک

سدس بعمهٔ اخیافیه و باقی بعمهٔ اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمهٔ اعیانیه با خال علاتی یا اخیافی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیهٔ مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات با اخوال و خالات اینکه ثلث حق حیز مادر است و ثلثین حق حیز پدر است واحد باشند یا متعدد مختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع کلالات جهات ثلثه و هر حیز کلالة الاب و کلالة الابوین ساقط است و از حق هر متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بحالت تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر ضعف الانثی است و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود و سه چون الام و اب اند عمه چند + که بخالات مادری جمع اند و همچنین عمهٔ الام دانی + که آن خاله است اعیانی + و این مثله عدم اعتبار قوت قرابت ذوی الارحام از صنف رابع است که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیه متعدد با خالات اخیافیه متعدده جمع شوند هر چند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتوانند شد بلکه ثلثین بعمات و یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عم اخیافیه که با خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود و درین باب حکم فریقین متحد است

بیان حکم اولاد صنف رابع + حکم اولاد صنف رابع و ان + با همان صنف اولین یکسان + که بمیراث اقرب است اولی + و در تساوی مقدم است اقوی + لیک با اینهمه شود منضم + وحدت حیز قرابت هم + و لیست اقدم آن باشد + عصبه را هر آنکه هست و لد + چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف بیان میکند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد بنات الابن است هر چند که پائین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات ساقطه اند چندانکه بالا تر روند اولاد آنها داخل صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنو الاخوة لام اند گو فروتر باشند اولاد آنها اولاد دیگر خارج از آن صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم اولاد شان محتاج بیان است لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکند و میگوید که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول یکسان ثانی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت است از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود و در صورت تساوی القرب بمیت قرابت قوی مقدم است لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز منضم شود یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی است از کسیکه قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمهٔ اعیانیه و اولاد عمهٔ علاتیه و اولاد عمهٔ اخیافیه گذاشت اولاد اعیانیه بر همه مقدم است و اگر اولاد اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند و همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر است نزد امامیه و اولاد هر یک ازینها قائم مقام باخود است و اولاد عم و عمهٔ اخیافیه با اولاد عم و عمهٔ اعیانیه و علاتیه وارث سدس است اگر یکی باشند و وارث ثلث است اگر زائد بر یک بود و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه است و همچنین در اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

بیان حکم اولاد صنف رابع

زیراکه رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت ست که بمنزلهٔ چهار ابن باشد و سهام آن فریق بر آنها استقامت
ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف ست و رؤس فروع امیه نظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن ست و سهم واحد ایشان
با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست
پس با هم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله نمایند
بست بفریق ابویه سانند هر یک از ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه هند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را
از بنتین یک خواهد رسید و نیز نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش ست زیراکه نزد وی اولا تقسیم در بنو العلات ست باعتبار
عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده
دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو چهار دو رؤس
باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از شش
حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را بهر دو دختران دختر ش سانند
و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت ست پس
ابن و دو ابن عم بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شد و میان ح و سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست و دو سهم از شش
حاصل ضرب که بفریق امیه سیده یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد لکن مستقیم نیست که عدد رؤس
دو ست و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله است چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست گیرند این
مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتواند شد و میان این رؤس اولاد خالات
و عمات تماثل ست یکی از آن با ید گرفت و چون این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب
کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند
بست و چهار از آن حصهٔ فریق ابویه است که بهر یکی از دو دختران ابن عمه بنت عم و سهم شش از جانب مادر و سه از جانب
پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصهٔ فریق مادری است که هر یکی از هر دو پسران
ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر میباید و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک
سهم میباید و بر طریقهٔ امامیه اگرچه اصل مسئله از سه است لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن ابویات و هشت
بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمهٔ اولی ست بهر دو پسران و دختر ش رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت
سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن عم بنت آنها رسد و هر دو سهم خالهٔ اولی بهر دو دختران دختر ش
رسد و هر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت آنها رسد و آنچه
مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیزے محتوی جهات ثلثه باشند نگاشته میشود

نزد اهل تنزیل مسئله از ۳ و تصحیح از ۹ — نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۸

میت

ابویه — امیه

عمه عینیه	عم علاتی	عمه علاتیه	عم اخیافی	عمه اخیافیه	خال اعیانی	خاله اعیانیه	خال علاتی	خاله علاتیه	خال اخیافی	خاله اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درین صورت بنت الابن عمه اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خاله اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش
ازین سه به بنت الابن عمه اعیانیه و دو با بن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و
خاله اعیانیات نباشد اولاد عم و عمه و خال و خاله علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از شش چهار ازان با بن البنت عم و دو
الابن عم و دو با بن البنت خال و یک بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و
مثل علاتیات قسمت مال میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است و بطریقه امامیه
درین صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا اولا
در مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هجده حاصل تصحیح مسئله نمایند
دوازده حق ابویه و شش حق امیه است ازان و ازده هشت سهم عمه عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی
بالمناصفه بعم و عمه اخیافیه رسیده باولاد هر یکی واصل گردد و ازان شش سهم جانب امیه چهار سهام خال و خاله اعیانیتین بالتساوی
شده باولاد آنها و دو بهر یک ازین خال و خاله اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک ازانها و اولاد آنها منتقل گردد و بصورت عدم اعیانیه
از هر طرفی علاتیه ان طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب بر فرقه برافراد ش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از حاصل ضرب
تصحیح نمایند سه عمه و الدین و عم شان به خاله و خال والدین یکجانب و نیز اولاد شان و نسل ولد همچنین عم و خال جد و جده و خاله
نیز عمه آنها و بعد از ان نسل شان و ان سفلا به همه احکام صنف رابع را منتقل دان یکجانب اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنف رابع
که عمومه و خوله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس باولاد و
نسل و اولاد شان منتقل انند و اگر کسی ازینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده همچنین پس باولاد و
نسل و اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری همچنا عمومه و خوله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی را اگرچه سفلی باشد
متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین این حکم را بر جمیع فرقه یعنی عمومه و خوله ابوین و جدین منحصر نه دانند بلکه عمومه و خوله
الدین پس عمومه و خوله جدین همچنین الی غیر النهایه قائم مقام عمومه و خوله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در قوله همچنین
عم و خال الخ مفید فوائد عدیده است اول تعقیب و دوم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد انبیا با اولاد عمومه و خؤوله و والدین **بیان خنثی مشکل** در وارثیت
مشکل از خنثی گاه مردش شمار و گاه انثی اگر بجایش نصیبش از مرد کم بود زن شمار باید کرد و در حق مرد کمتر ست از زن
داشتن در شمار مرد احسن هر که از مرد و زن بود محجوب گر کنی جای خنثی اش منصوب حال بد تر شمار خنثی است جا محجوب چار
خنثی را رفته چون اکثر صحابه بدین صاحبین و امام اعظم دین گر بود ابن و بنت هم خنثی حظ خنثی ست نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شده باید دانست که خنثی مشتق ست از خنث
بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این وصف موجود ست لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از ان گویند که انسان منحصر در مرد
و زن ست و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل شخصی
که آله زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه عدد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرعه است
ذکورتش ثابت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی ست پس هر چه از ذکورت یا انوثت خنثی بمرجحات شرعیه عقلیه ثابت
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی مخرج بول باشد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نسا دارند و اگر هر دو آله مخرج بول
بود اعتبار آله ایست که بول از ان اول بر آمده و این جمله متفق علیه بین الفریقین ست و بصورت سبقت بول از هر دو آله اینجا حنفیه
مقدار بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تاخیر انقطاع بول را معتبر داشته اند و بصورت تساوی بعضی از ایشان
بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی بشمردن استخوانهای هر دو پهلوی رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف
مرد انگارند و لابد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت کند مرد ست
و اگر مثل نسوان پستان بر آرد و حائض شود و حامل گردد زن ست بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشده در شمار
خنثی مشکل خواهد بود و هر گاه وی در سلک ورثه میتی منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف ست بنا علیه میگویند که اگر وارثان
ترکه کسی خنثی مشکل باشند آنرا گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که حصه آن زن از مرد دیگر
در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلاً یک پسر دیگر ولد خنثی ست خنثی را زن شمرده نصف حصه پسر
خواهند داد و اگر حصه مرد دیگر بجای خنثی گیری کم از زن ست خنثی را مرد شمردن احسن ست مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب اینجا
خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش ست سه بزوج و یک بمادر و یک ببرادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر
خنثی را زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر گاه از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه منصوب کنی آنکس بوجهی محجوب
گردد در ان صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی زن شمار محجوب گردد و اگر مرد شمار محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید داشت
و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شماری چنانچه اگر
شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید و همچنین
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت اعیانیه دهند خنثی را مرد شمرده محجوب

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش است بهفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و چون مرد شمرند خنثی در بعض احیان و در بعض
اوقات مرد نیست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صنفی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی مثل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین که رحمهما الله رفته اند و
همین روایت مفتی به است مثال اش اینست که اگر کسی یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است
سه هست مختار عامر شعبی ٭ قول عبدالله ابن عم نبی ٭ که بخنثی حواله باید کرد ٭ نصف هر یک حصه زن و مرد ٭ یعنی قول اکثر صحابه
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب بشعب همدان است قول عبدالله
ابن عباس رض که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یک زن و مرد که بجای خنثی فرض
توان کرد بدهند بوجه متنازعتی که ورثه دیگر با او ست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن بدهند و خود خنثی
میخواهد که من زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی سه لیک مضمون قول عامر را هر یک صاحبین گرفتن جداجدا
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطاء نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکی جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و ازین تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشان است بل مذهب ایشان همان است
که سبق ذکر یافت سه گفت ابو یوسف اولا تقسیم ٭ کن بمرد و زن از ترکه و سهم ٭ پس فریقی که زان بود خنثی ٭ نصف حصه یک مرد و
نصف یک انثی ٭ حصه کامل از برایش دان ٭ صحت مسئله بکن تبیان ٭ که اگر کسر در حق خنثی ست ٭ بسط سویش حق
مقتضیش است ٭ پس ضرب دادن بر آن حق خنثی ٭ بر شمردن صحاح آنهمه را ٭ نیست گر کسر در حق خنثی ٭ جمله حصه اش بر اصل فزا بغیر
و آن بهر دو صورت عول ٭ است بالجمله این خلاصه قول ٭ یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولا
مال میت را بر زن و مرد که شریک و سهیم ورثه اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از ان فریق خنثی
ست اولا خنثی را از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک
انثی از ان فریق بر آورده بزن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک انثی
از ان فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد ست نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرند و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد نصیب یک اخ و یک اخت گیرند و همچنین در هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حصه که بخنثی رسیده
در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده برای
بغیر انیند و آنهمه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه در ان خنثی ست قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلا در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی ست چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند درینصورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست که

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانسته‌اند ☆ در مثالی که گفته‌ام بالا ☆ یک پسر است نصف خنثی را ☆ سه ربع است حصهٔ خنثی ☆
نیمهٔ مرد و نیمهٔ انثی ☆ یک و دیگر یک بنت و ابن عم هی ☆ بهر خنثی یکی و نصف نهی ☆ الغرض مسئله بهر صورت ☆ باید از نه بجهت بیانش
صحت ☆ این مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگویید که در مثالیکه بالا گفته‌ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی است حصهٔ ابن یک علی الصحیح و حصهٔ خنثی نصف وی است پس حصهٔ خنثی سه ربع است که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی است بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود آنرا تصحیح گرفته چهار از آن با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند
و اگر تقسیم میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک به بنت باشد ☆ درین صورت حق خنثی یک و نیم نهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
که از آن مسئلهٔ ابن و بنت است شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی است بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از نه تصحیح
بیاید و همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده‌اند ☆ بسیاری احمد دانا ☆ که نصیب حقیقی خنثی را ☆ بشمولش
دوباره کن تقدیر ☆ که زنش گیر و گاه مردش گیر ☆ آنچه در هر دو حالتش برسد ☆ نصف هر دو برد بحصهٔ خود ☆ عدد هر دو مسئله
بشمار ☆ نسبت هر دو را ملاحظه دار ☆ حاصل ضرب یک بعد وفق دگر ☆ بستانی تو وفق است اگر ☆ حاصل ضرب یک بکل دگر ☆
در تباین بگیری و بس ☆ هر چه در دست آیدت زینها ☆ بشمار دو حال زن آنرا ☆ آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر ☆ پس همان مقسم
فریقین گیر ☆ باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده‌اند
زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعدهٔ آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین مبین شده
و مذهب شیعه عین مذهب شعبی است بعض علمای شیعه بر طریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته‌اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده‌اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئله خنثی اسهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله اینست که نصیب حقیقی را که خنثی از آن فریق است بشمول خنثی دو بار اندازه
باید نمود و درین دو بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقین باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نساء نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود دید و برای تصحیح مسئلهٔ فریقیکه خنثی در آنست
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا شمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق است وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب را بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری الحاصل بتقدیر نسبتی هر چه ازین هر دو
مسئله بدست تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری آنرا دو چند که شمار هر دو حال مذکورست افزون نشت خنثی است ضرب
کنی ☆ آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقین گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری ☆
در مثال گذشته در یکحال ☆ بهر خنثی بود دو خمس از مال ☆ لیک در حالت دگر او را ☆ ربع مال است حق یک انثی ☆ مسئله را

لکن از چهل تصحیح * حصه هر یک بدان بدین توضیح * سیزده زان ابو در حق خنثی * هیجده ابن و نه حق انثی * هر چه از پنج یافته
هر کس * ضرب آن در چهار باید و بس * آنچه از چهار یافته هر یک * ضرب در پنج بایدش بشک * حاصل هر دو ضرب را ایجان
حصه هر یکی از ان میدان * یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی ست یکحال که حال ذکورت خنثی ست بملاحظه رؤس دو
ابن و یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی مفروض المذکورة میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی ست نظر
بر رؤس یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی ست بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباین ست یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از ان تصحیح مسئله
کنند و حصه هر یکی ازین اشخاص ثلثه بدین توضیح بدانند که سیزده از ان حق خنثی ست و هیجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه
دریافت این سهام آنست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار بباید و آنچه از مسئله چهار هر یک یافته ضرب
آن در پنج بباید و حاصل هر دو ضرب حصه آن کس دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود بعد ضرب در چهار هشت شد
از چهار یک سهم بود بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده است و همچنین بحصه دیگران پی بری و اگر با فریق
خنثی ورثه دیگر نیز شریک باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل را مخرج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده با
در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یک از فریقش که از تصحیح مسئله خودش بوی رسیده در
اعداد یکه از مسئله اهل فروض بعد اخراج سهام اهل فروض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت ست و بفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف ست پس نصف عدد یکی را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب ست در عدد حالتین ضرب ده از بست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده * بیان حمل * مدت حمل منتهاش کمال * دو ست نزد ابحنیفه دو سال
لیث بن سعد بسه قائل * سوی چار ست شافعی قائل * قول زهری مخالف اینهاست * که بود هفت سال بی کم و کاست
لیک هر یک اقل مدت آن * غیر شش مه نکرده است بیان * چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در توریث
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن ست نزد ابوحنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال ست و لیث ابن سعد فهمی قائل شده که
اکثر مدتش سه سال ست و امام شافعی رحمه الله قائل بدان ست که اکثرش چهار سال ست و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه اعلام ست یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی ازینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

هر نصیبی که آن بود اکثر — از حظ چار ابن یا دختر
وز محمد دو قول شد مروی — زان یکی آنکه بهر حمل نهی
قول ثانی که حصه دو پسر — یا دو دختر هر آنچه هست اکثر
از ابو یوسف ست هم مروی — دومین قول لیک نیست قوی
هست مروی که حق یک دختر — یا حق یک پسر که هست اکثر
مگر اخذ کفیل هست ضرور — تا کند جبر نقص بعد ظهور

بوحنیفه برای حمل نهد — دیگر انرا اقل حصه دهد
حصه سه بنات یا سه پسر — هر نصیبی که آن بود اکثر
نزد وی حمل وده بقیه آن — ورثه را اقل حصه شان
بلکه از وی مقوله اقوی — که درینجاست بر همان فتوی
بایدش از برای حمل نهاد — ورثه را بقیه باید داد

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر از آن بود بانتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورتی قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمیشود اگر بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابوحنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و ازید باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام راویست و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از ان هر دو یک قول که لیث بن سعد ازوی روایت کرده آنست که برای حمل حصه دختر یا حصه سه پسر هر چه ازید و اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر آنست که حصه دو پسر یا دو دختر هر چه ازید و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین ست قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب حمل بر همان فتوی ست بروایت خصاف مروی شده که حق یکدختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درینصورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور تولدش نماید یعنی اگر از حمل زیاده از یک ولد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه اینست که برای حمل حصه دو ذکر نهاده شود و بورثه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبه آنها دخلی نبود بدهند و ورثه اقل حصه ورثه آنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجه میت ست حامل اگر — زاد بر ختم مدت اکثر
وارث میت ست اقارب آن — مورث شان هم آن ولدان
وارث و مورثش ولدان زنهار — بعد مردن علوق آن اشمار

یا بکمتر ز اکثر مدت — نزدها نیکه باقیست عدت
زاد گر بعد اکثر مدت — یا که بعد از گذشتن عدت

یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله که حملش احد الورثه باشد زوجه میت است یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجه میت است و بر وقت ختم اکثر مدت یعنی بدو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا بکمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاد این ولد فرزند میت و وارث میت ست و اقربای میت اگر بمیرد وارث آنها نیز باشد و اگر خود پیش بمیرد مورث اقارب میت و رادانند و اقربای میت وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد ازینها وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید و نسبت بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و اگر حامل اگر زن دیگر به سر شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث بتو رسد بولد و ورنه زینهار مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر سر شش ماه یا در کمتر از ان مع لود از وی متولد شد درینصورت نصیبه میراثش به ولد مذکور میرسد زیراکه علوقش قبل الموت متیقن و متحقق شد و اگر اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن ولد زینهار مستحق میراث نمیشود زیراکه تیقن علوقش قبل الموت بالبداهت نیست و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت گردد شوهرچنین اینجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه از حملی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد و اگر بر سر اکثر مدت که یکسال ست متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی ست که استناد حمل از ان بوطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد و اگر اقل ولد بر آید مرده حظ میراث را نخواهد برد و اگر اکثرش گر بر آید و میرد حظ کامل ز ارث میگیرد و اگر خروجش بود ز جانب سر معتبر سینه است در اکثر و در خروجش بود ز جانب پا ناف را اکثرش شمار آنجا تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود چون از شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان نبود لکن بحالت میت گشتن هنگام زادن بیان تعیین زمان موت ضروری بود بنا برآن میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمده و مرد نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد بر آید و میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف ست اگر خروج ولد از جانب سر باشد برآمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر ست که اگر در حالت حیات تا تمام سینه بر آید بعد از ان بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروجش از جانب پا باشد آنجا برآمدنش تا ناف در شمار اکثر ست که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمرد مستحق وراثت خواهد بود و اگر کمتر ازین زنده بر آید بعد از ان بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد ست که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد مجرد حرکت مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت

از وجه بینه شرط کرده اند سه
ساز تصحیح مسئله یکبار
تا چه بود ست ای خرد پرور
ضرب کن فوق یک بکل گر

علما راست در مسائل حمل
فرض کن بار دیگرش انثی
اکتفا در تماثل ست بیک
ور تباین بود همه یک را

بهر تصحیح ضابطی ذی الشمل
باز تصحیح ساز مسئله را
در تداخل با کثرش بشناس
در جمیع دگر بزن آنجا

حمل را از ذکور کرده شمار
نسبت هر دو مسئله بنگر
در میانش تو افق ست اگر
حاصل ضرب هر یکی ای دلبر

قاعده تصحیح مسائل حمل ضابطه ... علما ... میگویند ... بیان میکند ... در ورثه ... حمل ... مسئله ... تصحیح عدد ... انتهی

ہست کہ شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعدہ بعینہ قاعدۂ تصحیح مسئلۂ خنثی بمذہب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمہ اللہ است
بدینطریق کہ حمل را از ذکور شمار کردہ یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کردہ بار دیگر تصحیح مسئلہ سازند پس بنگرند کہ میان
ہر دو مسئلہ کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین ہر دو مسئلہ اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئلہ کہ اعداد ش اکثر باشد اکتفا کنند
و اگر درمیان ہر دو مسئلہ توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر ہر دو متباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب نمایند
و حاصل ضرب ہر یکے درین دو صورت کہ توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئلہ شمارند

پس سہامیکہ از ذکورت او بعد ازان حصۂ انوثت گیر دہ بہر وارث از نصیب او ہمہ باقی پس از ظہور ولد

حصۂ ہر کس ست ای نحو تخر ز ن تصحیح حالت تذکیر ہر چہ کمتر بود ازین ہر دو دہ بوی گر ہمہ حقش باشد

ز ن تصحیح کہ ز انوثت و ست یا بوفقش توافق ست اگر فضل ہر وارثی نگہداری ور بود مستحق بعض ازان

در توافق بوفق ضرب نکوست حاصل ضرب ہر دو حال نگر مستحق را بوقت بسپاری مابقی را بوارثان برسان

چون از قاعدۂ تصحیح مسئلہ فراغ حاصل شد طریقۂ استخراج سہام ہر دو حالت بیان میکند کہ بعد از تصحیح مسئلہ سہامیکہ از
مسئلۂ ذکورت حمل بحصۂ ہر کس رسیدہ در کل تصحیحیکہ از تقدیر انوثت حمل قرار یافتہ است ضرب باید کرد و اگر میان ہر دو مسئلہ تباین باشد
و اگر میان ہر دو مسئلہ توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد ازان سہامیکہ از مسئلۂ انوثت حمل بہر یکے
از ورثہ رسیدہ در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت باشد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب
کنند و در حاصل ضرب ہر دو حال ملاحظۂ کمی و بیشی نمایند پس بہر وارثی از ہر دو حصۂ او ہر چہ کمتر بود بدہند و فضل حصۂ ثانیہ
زائدۂ ہر وارث را نگاہدارند ہر کہ مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل و ظہور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل کہ تمام باقی ترکہ را
از حصۂ حمل مع فضل حصص ورثہ بمولودیکہ از حمل پیدا شدہ بدہند اگر آن مولود مستحق آن ہمہ مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن
مال ست آنقدر بوی رسانیدہ مابقی را بوارثان مستحق آن برسانند و ہر قدر فضلیکہ از حصۂ ہر کسی موقوف بر ظہور حمل بودہ باکسی بسپارند

گر ز شخصے بماند یک دختر ور بود در شمارۂ انثی بدہی بست و چار زین حاصل سیزدہ سہم دہ حق دختر

سہم زن حامل و اب و مادر صحت از بست و ہفت دان آنجا حصۂ کمتر زن حامل کہ ہمین ست حصۂ کمتر

گر بود حمل در شمارۂ مرد وفق یک زین بجملۂ دیگر ہر یک ز والدین را برسان یکصد و پانزدہ کہ میمانند

صحت از بست و چار باید کرد دو صد و شانزدہ شمار ثمر ہ سی و دو کمترین حصۂ شان منقسم بعد وضع گردانند

ہر گاہ از بیان ضابطۂ تقسیم مسئلۂ حمل پرداختہ آمد مثالی برای توضیح بیان کرد کہ اگر شخصی وفات یافت و یکدختر و یک زوجہ حاملہ و پدر و مادر باقی
ماند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درینصورت بسبب اجتماع یک ثمن و ربع و سدس مسئلہ از بست و چہار تصحیح باید کرد سہ حق زوجہ و چہار حق
ہر یک از ابوین و سیزدہ حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین است و اگر حمل در شمار انثی بود درینصورت باجتماع یک ثمن و سدس و ثلثان
مسئلہ منبریہ گردید اصل از بست و چہار و عول بسوی بست و ہفت باشد سہ حق زوجہ ہشت حق ابوین و شانزدہ

حق بنت و حمل ست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئله اول هشت و ثلث مسئله ثانی نه با شش پس وفق
احد المسئلتین را در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سه
سهام زوجه را از مسئله ذکورت چون در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از مسئله ذکورت در وفق تصحیح انوثت ضرب کنند سی و شش میشود و همچنین سه سهام زوجه را از مسئله انوثت در هشت
که وفق تصحیح ذکورت ست ضرب کنند بست و چهار میشود و چهار سهام کل واحد ابوین را از مسئله انوثت در سه وفق تصحیح ذکورت ضرب
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصه کمتر زن حامل ست او را بدهند و سه سهم از اکثر حصه وی بر ظهور حمل موقوف دارند و
سی و دو که کمتر حصه هر یک از والدین ست بهر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد حمل موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصه چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار ابن اکثر ست و اگر سیزده باقی از مسئله
ذکورت را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد این
حصه دختر را در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کرده حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصه کمتر دختر از دو صد و
شانزده همین سیزده ست و بعد تقسیم این همه سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میمانند آنرا بعد وضع حمل منقسم گردانند و بمذهب
امامیه درینصورت اصل مسئله از بست و چهار ست کما مر و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت و ابنین باشد
چهل از ان با بوین و پانزده بزوجه و سیزده به بنت دهند و باقی پنجاه و دو حق دو ابن برای حمل نگاهدارند اگر متولد شود و اگر دختر
واحده یا زیاده از واحده اکثر جمله باقی که موقوف ست او در نصیب بنات مصروف ست یعنی بعد تقسیم بورثه موجوده نگاهداشت
مال باقی بجهت حمل احتمال چند صورت دارد یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاهداشته بودند در حصه بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست
و آن نیز مسئله انوثت شانزده بود و چون آنرا در هشت که وفق مسئله ذکورت ست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قیاس درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از ان به بنت داده یکصد و پانزده نگاهداشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع که یکصد و بست و هشت ست بر بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم همانست که اگر سهام آنها بر روس بقسمت صحیح منقسم شود فبها ورنه بصورت توافق وفق روس را و بصورت تباین
کل روس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقه مذکوره تقسیم نمایند و هر چند
که درین مسئله شان هشتاد میشود در حصه بنات میباید لکن چون در مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز
میدارند سوم آنکه از حمل گر پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه بهر زوجه برآید بهر ابوین هم چهار چهار و حق بنت بقیه
کن یکجا و کل برابر لاد منقسم فرماید احتمال دوم نیست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا بست و هفت حصهٔ کامل وی شود و برای پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآرند یعنی چهار از آن باقی که فضل حصهٔ پدر و چهار فضل حصهٔ مادر ست به پدر و مادر بدهند تا سی و
شش کامل حصهٔ هر یک از ابوین شود بعد از آن حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقهٔ مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصهٔ بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند سـ و ربود حمل میت بطن بدهٔ ده حق والدین هم حق زن بدهند آنچه موقوف
بر تولد بود پس به دختر موجود بهر تکمیل نصف پنج و نود از تتمه نصیب بنت شود ما بقی نه حق عصوبت دارند
عصبه هست آب او برسان سه حالا بیان احتمال سوم میکند که اگر حمل میت مبطن و پوشیده بود که حین تولد مرده ظاهر شده
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصهٔ هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصهٔ ثمن بوده بآنها از مالیکه موقوف
بر تولد بود مسترد کنند بعد از آن حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف ست بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده رسیده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت ست از تتمهٔ سهام موقوفه نود و پنج نصیب بنت باید شد تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده است
به بنت برسد و ما بقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است به پدر باید رسانید که عصبه همان است و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده ما بقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعدهٔ
ردیه رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل را دخلی در تغییر و تبدیل حقش نباشد تمام حصه‌اش بوی بدهند مثل پدر و
زوجهٔ حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذشته است که در یکی از دو حال کورث ثابت الخ
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجهٔ حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ
و عم از میراث محروم خواهد شد **بیان مفقود** سه وارث کس نمیشود مفقود و وارثش نیز کس نخواهد بود مال او را
نگاه باید داشت مدتی زنده بایدش انگاشت اختلافی بمدتش مرویست فوق صد پنج یا که ده یا بیست چون
ز اقران او نماند کسی حکم مرگش نموده اند بسی بعض گویند کز دم میلاد چون نود بگذرد نه کم نه زیاد حکم بر مرگ او بود
اولی علما راست بر همین فتوی مفقود عبارت از شخص غائب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم
نباشد و حکمش آنست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزلهٔ میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش مثل احیاست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین و را زنده باید انگاشت و زوجه‌اش را نیز
تا آن مدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد اوست
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت سال
زندگانی کرد معترف خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود است و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال ست و بعضی از علما حکم مرگش آن وقت نموده اند

بیان مفقود

که از اقران و امثال وی کسی زنده نماند و همچنین ست در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده اند و بمذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
ست از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آنمدتست که امثال و
اقرانش زنده نمانند ٭ مال مفقود جمعی از علما ٭ داشته وقف اجتهاد امام ٭ لیک از مال مورثان وی ٭ حصه او بدار ای خواجه
چونکه در مدتش نشد حاضر ٭ حکم مرگش شرع شد صادر ٭ مالش آن وارثان او ببرند ٭ که دم حکم بر زعم خورند ٭ بود مالیکه بهر او
موقوف ٭ سازه بر وارث کسی مصروف ٭ که ز متروک اوبی مفقود ٭ مال در حیز توقف بود ٭ یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا اینمدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثا تقسیم نماید و همین ست مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لیکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حمل هرکسی را که مفقود حاجب
خواهد بود و آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان با ورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش از عمر بر میخورند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او
مال مذکور برای مفقود موقوف نموده یعنی آن مال را بورثه مورثش بدهند با تفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه
برایش نهاده اند بورثه موجوده بدهند ٭ اصل تصحیح مسئله که در آن ٭ هست مفقود دانیش نیسان ٭ زنده مفقود را بگیر اول ٭
آر تصحیح مسئله بعمل ٭ بعد از آنش گرفته از اموات ٭ باز تصحیح کن بحال وفات ٭ نسبت هر دو مسئله بنگر ٭ ضرب تصحیح همچو حمل شمر ٭
یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه دران مفقود باشد چنین ست که اولا مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو مسائل
باهم و تصحیح مسئله اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هرچه بکسی از مسئله وفات
مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه بهر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هرچه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هرکه مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلا زنی مرد و زوج و دو اخت عینیه خود
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود بوجود نصف که فرض زوج ست مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ
و اختین ست و چون این یک بر رؤس ایشان بعد انها مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو باخ
و یک یک باخوات دهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف بالثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پر و از ده برای زوج از مسئله حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئله وفات بست و هشت حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست و چهار
میشود و همین اقل ست که بوی دهند و برای هر دو اخت از مسئله حیات دو بود بعد ضربش در مسئله وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئله حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی هجده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاهدارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی و سی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف بهر دو اخت
سپارند و نزد ما بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از آن بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند و دو باین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصه مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد
میرد و کشته گر شود مرتد ✽ یا که ملحق بدار حرب شود ✽ کسب اسلام و ردتش هر دو ✽ دان حق وارثان مسلم او ✽
مذهب صاحبین بیست همین ✽ لیک نزد امام اعظم دین ✽ هرچه مکسوب حال ردت اوست ✽ موضعش بیت مال هست باید گفت
شافعی گفت هست بیت المال ✽ موضع مال کسب هر دو حال ✽ هرچه بعد لحوق کسب نمود ✽ فیئی بالاتفاق خواهد بود ✽
مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثه مسلم وست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزد امام اعظم دین
ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هرچه در حال اسلام کسب کرده بود
لابد حق ورثه مسلمین او ست و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده هست آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین و شافعی
رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثه او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود ✽ اما مرتده است در
هر حال ✽ وارث مسلمش بر و آنمال ✽ یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حال ای خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و وجه فرق در
مرتد و مرتده اینست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها و رنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بر ردت او ست که بجز در ردت هالک گردیده از ینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگرچه دای حیون فع ... از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد بر نگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک او باشد و بورثه مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش و مال
مرتد یکیست چون از بیان میراث مرتد و مرتده پرداخته آمد بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ✽ هر زن و مرد کان

شود مرتد * وارث هیچکس نمیگردد * مرتد اگرشته جملهٔ اهل بلد * پس توارث میان شان باشد * یعنی هر زن و مرد که از اسلام برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود و مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یکصورت که اگر جملهٔ اهل یک بلد مرتد شوند پس توارث درمیان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثهٔ او باقربای موجودهٔ او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید و نزد علمای اثنا عشریه مرتد و مرتده خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خودش بعد بلوغ از اسلام برگشته و خواه ملّی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثهٔ مسلم او اگرچه بعید القرابت باشند خواهد رسید بوارث کافر گو اقرب باشد نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم مال و بمذهب مختار ارث امام زمان ست چنانچه نزد اهل سنت موضع آنمال بیت المال ست و ازینجا لازم آمد که مرتد وارث هیچکس از مسلم و مرتد نمیتواند شد و باوجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانهٔ آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملّی بعد مهلت تا سه روز یا تا آنزمان که رجوع او بسوی اسلام متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهلسنت ست زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست و در تعیین وجه مرتد بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست

بیان اسیر * مسلمی را اگر گرفته به بند * کافران بسوی دار حرب برند * تا زمانیکه مسلم ست اسیر * حکم او عین حکم مسلم گیر * و برگشت از طریقهٔ اسلام * عین مرتد شناس در احکام * از آنجا که اسیر را در یکصورت حکم مفقود و محل ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته بسوی دار حرب بند برند تا زمانیکه اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقهٔ اسلام برگشت و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت ــ گر ز اسلام و کفر نیست خبر * هم ز موت و حیات نیست اثر * پس اسیرست درچنین هنگام * مثل مفقود در همه احکام * یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست درینوقت اسیر در همه احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین هرگاه اسیر در حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثهٔ اسیر دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران دای شهادت نمایند در آنصورت البته قاضی را میرسد که حکم بافتراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید بیان حرقی و غرقی ــ جمعی ز اقربا که باهم شان از قرابت توارث ست عیان * دفعةً آن جماعه غرق شدند * یا همه مبتلای حرق شدند * شد و بالجمله آنچنان معلوم که نشد سبق مرگ کس مفهوم * هر قریبی که او بقید حیات * هست وارث شود ازین اموات * نشود وارثی یکی دیگر * زین جماعه بمذهب اکثر * یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعةً غرق شدند که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش درگرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا بافتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

بیان اسیر

بیان حرقی و غرقی

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را معلوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هر کس از اقربای شان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و همین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و هالکان
حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و هالکان بامراض وبائیه وغیره لیکن قولیست از علی و ابن
مسعود هم شده مروی که هم وارث اند این اموات در متاعیکه داشتند بذات خود هر چه باهم رسیده ازین میراث
نیست بلکه محل توارث یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک
قول دیگر هم از جناب علی مرتضی و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بدینطریقه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات
وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر شخص این اموات است بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث
خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه ازین توارث یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال
محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه وراثت مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد و همین است مذهب امامیه توریث کسانیکه بغرق یا بهدم سکانی
دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت مؤخر
وارث باشد و بصورت اذعان اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی
ازان حاجب وارث باشد متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس مینمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنین از وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترکه پدر غریق یکصد و بیست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار درینصورت
بر مذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار است بزوجه و باقی چهل و دو به پسرش
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار است بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنابر روایت
ثانی که مختار امامیه است اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار است بزوجه او دهند و باقی را
میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت پدر را وارث فرض
کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده ازان یکی بزوجه و هفت به پسر
زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق و پنجاه
شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده است ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسرش هشتاد و س

آن در کل مسئلہ عدم اجازت سی و شش میشود بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی لہ بدہند صورتش این است

اصل مسئلہ بصورت اجازت نفاذ وصیت ۱ تصحیح از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی لہ بمثل حصہ ابن

اصل مسئلہ بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان ہر دو مسئلہ نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی لہ بمثل حصہ ابن

فصل دوم در بعض مسائل متفرقہ فرائض کہ برای تشحیذ اذہان سمت تحریر یافت مسئلہ کدام صورت است که شخصی مرد و زوجہ حامله گذاشت اگر زن شش پسر واحد یا فوق الواحد خواه ہمہ آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زاید جز ثمن حق او فی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکہ باشد و اگر فوق الواحد زاید یک ثلث از ترکہ حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجہ ثمن ترکہ بالاتفاق خواہد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکہ حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سہ ثمن بولا زوجہ را خواہد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دہند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجہ را دہند نزد اہل سنت و در این ہر دو صورت نزد امامیہ زوجہ را جز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود کہ نزد شان وجود ورثہ نسبی حاجب استحقاق ولائی است اگر ولد مرده زاید زوجہ بالاتفاق مستحق کل ترکہ خواہد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا مسئلہ در کدام حالت زن حاملہ اگر پسر زاید آن پسر از ترکہ میت وارث تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکہ میت دو دختر و عم و زن حاملہ برادر خود گذاشت مسئلہ از سہ دو از آن دختران و باقی یک بر برادرزاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواہد رسید و بحالت انوثت از ذوی الارحام معدود شده بابعم کہ عصبہ است میرسد نزد امامیہ بہر صورت ہمہ ترکہ حق دختران است مسئلہ اگر کسی احد الورثہ حامل باشد کدام صورت است کہ اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در آن صورت کہ میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجہ پسر حاملہ بگذارد اصل مسئلہ از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده و حمل ذکر را چیزی نمیرسد کہ از ترکہ حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده سہ سہم تصحیح کہ دو بابہ بنت الابن تکملۃ للثلثین میرسد و در این مسئلہ نزد امامیہ عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئلہ از دوازده است حمل بہر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سہ بزوج و دو دو بہر یکی از ابوین و پنج بہ بنت رسد مسئلہ در کدام صورت اگر از زن حاملہ پسر متولد شود وارث تمام ترکہ میت باشد و بزن حاملہ چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و به دختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نمود و
حامله شد و او لازوجش مرد بعد از آن عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه است
و در صورت تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهره و حصه ندارد الاخ
وارث است مسئله کدام صورتست که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذاشته ترکه اش دوازده هزار دینار است نزد امامیه فرضا و ردا همه به دختران رسد
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورتست که شخصی چهار زوجه گذاشت و زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع ال
متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی و به ثانیه پنج سهام نصیب زوجه ثانیه
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه بالاتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی ترکه میتی دعوی کند که زوجه شما
من اگر زنده هست او وارث باشد و من محروم و اگر مرده هست من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و
دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شوهر خواهر اخیافیه است گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است و چهار
حصه هر دو اخت عینیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریقین و است بصورت ممات نصیبه زوج او بصورت باشد
که برادر علاتی میت است نزد امامیه بصورت جز مادر دیگر برادر وراثت نرسد مسئله زنی مرد و سه بنای عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها للذکر مثل حظ الانثیین بالانفراد دو دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر عینی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با او
این زن ازدواج نمود از این پسر پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خودش وارث ترکه جد خود شود و برادر عینی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورتست که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته بمرد بعد ازش جد این بنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک از این بنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود درآمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه موروث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزاده خود متزوج کرد و از وی یک پسر متولد شده این شخص بعد فوت برادرزاده خود درگذشت پس نصف ترکه بفریضه

دخترش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جملهٔ ترکه جز دختر بدیگری نرسد
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی از ایشان با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی
حق برادر دیگر است بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حرهٔ نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد ازان با کنیزی تزوج نمود و از وی
یکدختر رقیقه بوجود آمد بعد ازان دختری از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درین صورت بنت حره مشتریه
مستحقه ثلث بالفرض و ثلث باقی بالولاء و بنت حرهٔ دیگر وارث یک ثلث بالفرض است و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن زنان
وارثهٔ مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه بهر زنی را از آن زنان یک دینار رسد الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد درین صورت مسئله از دوازده عول بهفده یابد و از هفده دینار
متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه
و درین صورت اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس بطریقهٔ ایشان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت بکدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب در صورتیکه
برادر علاتی شخصی ام الام آن شخص را بعد التزویج پسری گذاشته در گذرد پس این شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گردد
بسبب عم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزادهٔ اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد
که بعد گذشتنم ازین جهان با بنای خمسه من منجمله مال من یکی را دو دینار و سدس بقیه مال و دومین را چهار دینار و سدس باقی و سومین را
شش دینار و سدس ما بقی و چهارمین را هشت دینار و سدس بقیه و پنجمین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر بطریق
ارث شرعی برسد پس بفهمید که مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنا خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود بود الجواب آری اگر دو شخصی با دختر زوجه پسر خود نکاح کنند از هر یکی ازین ها ابن پسری
متولد شود این ابن الاب عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخص
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند ازین هر دو یک یک ولد تولد گردد
ولد هر یک ازان برادر دیگر عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولادین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشد
مسئله شخصی ابن العم و خال یکدیگری میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند ربیبه که از تخمهٔ برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

مسئلہ شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش وجه خویش دید پرسید که این کیست زن گفت که شوهر منست و تو بنده او هستی این صورت اگر ممکن الوقوع است بینوا و توجروا الجواب نعم باینطریق که مرد دختر خود را بنکاح غلام خود داد و تزوج آن دختر از ان بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت دوارثی جز آن دختر نگذاشت اینجا دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد ازان بوضع حمل عدتش منقضی شد و همان دم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت

فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن درج دو اصل نگاشته می سپارم اصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن برشش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام ستہ این مثلث کافیست

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
								۱
							۴	۲
						۹	۶	۳
					۱۶	۱۲	۸	۴
				۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
			۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
		۴۹	۴۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴	۷
	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۸
۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۱۸	۹

وطریقهٔ ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که صورت حد المضروب بیان در آخر

فطریقہ امتحان صحت و سقم آنست کہ میزان مفردین کہ عبارت از تقبیہ آنہاست بعد طرح نہ نہ گرفتہ و در یکدیگر ضرب کردہ حاصل را
با میزان سطر مجموع ببینند اگر میان ہر دو تماثل نیست خطا در عمل ست **فصل دوم** بدانکہ قسمت تجزیہ احد العددین مقسوم ست بر اعداد
مقسوم علیہ و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیہ ست یا کمتر از مقسوم علیہ یا زائد بر آن در صورت اول خارج قسمت واحد و در صورت دوم
مقسوم را با مقسوم علیہ نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلاً مقسوم ہفت ست و مقسوم علیہ ہشت اول را با ثانی نسبت نمودیم
ثمن سبعت ہمان خارج قسمت باشد و ہمچنین یا پنزدہ مقسوم را باسی مقسوم علیہ نسبت نصف ست کہ ہمان خارج قسمت باشد و در
ثالثہ عددی ثالث را طلب کنند کہ اگر آنرا در مقسوم علیہ ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیہ کم باشد
اگر مساوی مقسوم حاصل شود ہمین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیہ حاصل شود آنرا خارج
دانند و ہر چہ از مقسوم باقی ماندہ است آنرا با مقسوم علیہ نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کردہ ہمہ را خارج
دانند مثلاً یکہزار و ششصد و پنجاہ و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت ہفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بست و ششم باشد

الکتاب	۲۶ / ۱۸ / ۵۲ / ۷۱ — ۱۸ / ۲ / ۳ / ۲ / ۶ / ۶	خاتمۃ

هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی هذا الکتاب اللهم لا مانع لما منحت انت الموفق للصواب لا
لفضلک وانت المفتی لمغلقات الابواب علیک التعویل والاتکال اذا عالت الامور الصعاب وانت خیر الوارث
لیس وراءک الملجأ والمآب اشکرک شکراً لا ینبغی لاحد سواک ایها الکریم الوهاب علی توفیقک
ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع الشامل لاختلاف احکام مواریث
اهل السنۃ والامامیۃ فی کل باب والناسخ اکثر صحف الفن لاحتوائه علی فوائد خزائن الفرائض
والحساب التی خلت عنها تلک الکتب مع کثرۃ الفصول والابواب ولسبع خلون من اولی
الجمادین قد استتم واستراح من تسوید الکتاب سنۃ الف ومائتین وتسعۃ
وسبعین من هجرۃ مضعف الحسنات مقیل السیئات ابی القاسم الحبیب المجاب المرسل الی الثقلین
بالحکمۃ وفصل الخطاب صلی الله وسلم علیه وعلی آله واصحابه ورثۃ الانبیاء خیر آل واصحاب وقد
انشد من خاسنۃ ختامه بلسان العجم عالی الجناب الحبر العلامۃ قدوۃ اولی الالباب الا
بالمجد العلی والافخم بالفضل الجامع لا زال مولوی هادی علی اللکنوی سلمه الله

قطعہ جمع کرد این کتاب فیض نصاب بہمہ اشان مشکل میراث گفت ہادی بسال تالیفش شد مجلی مسائل میراث

خاتمۃ الطبع الحمد لله والمنۃ کہ رسالہ فتاوی المیراث از تصنیفات عمدۃ العلماء الکرام مولوی محمد یوسف علی ابو الحامد
سلمہ الواحد در مطبع فیض منبع منشی نولکشور صاحب بمقام لکھنؤ بماہ رجب المرجب سنہ ۱۲۹۳ ہجری مطابق ماہ ستمبر ۱۸۷۶ء بار دوم حلیہ طبع در